

حزب کمونیست اترناسیونال

رجوع به برنامه کمونیستی

انقلابی
مارکس
ولینین

دفتری از برنامه کمونیستی شماره ۱

دفتر های "برنامه کمونیستی" شماره ۱

فهرست :

- بسوی حزب پرولتری مستقل

۱ - یابه های تشکیل دهنده حزب کمونیست در تمام کشور

هایکسان اند .

۲ - حزب کمونیست ضرورتا بین المللی است .

- حزب کمونیست انترناسیونال چیست و چه می خواهد

- خطابه شواری مرکزی به اتحادیه سراسری کمونیست ها

- تزه های لنین درباره دیکتاتوری ودموکراسی پرولتری

(۱۹۱۹)

این جزوه به منظور نشان دادن پایه‌های برنامه‌ای حزب پرولتری تهسیه شده است. در کشوری مثل ایران، با در نظر گرفتن اهمیت مطالبات دمکراتیک بلاواسطه، یکی از حساسترین نکاتی که مطرح است، جدا کردن کلی برنامه کمونیست از برنامه دمکراتیک می‌باشد.

طبیعتاً با چنین اظهاری ما مطالبات دمکراتیکی را که جزئی از برنامه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی هستند انکار نمی‌کنیم.

مارکس و انگلس نیز این مطالبات را در مانیفست حزب کمونیست ۱۸۴۷ انکار نکردند. با اینهمه این در زمانی بود که اروپا در آستانه یک موج انقلابی بود انقلابی که در آن دو عامل مهم اساسی عبارت بودند از پادشاهیهای فئودالی از یکسو و بورژوازی از سوی دیگر، ولی طبقه کارگر از همان موقع در این مبارزه در جستجوی پیشبردن مطالبات خاص خود و هدف خاص خود بود.

لنین هم در ۱۹۱۷ هنگامیکه پرولتاریای روس با استفاده از اهم مناسب انقلاب دهقانی و ضد فئودالی قدرت را بدست گرفت این مطالبات را انکار نکرد ما نیز این مطالبات را در ایران امروز انکار نمی‌کنیم. با این وجود نظر ما این است که انقلاب بورژوایی عمدتاً در ایران انجام شده است، حتی اگر به شکل یک انقلاب ناقص الخلقه "از بالا" ما بر این باوریم که در کشوری چون ایران مبارزه بر علیه بقایای فئودالی - امپریالیستی، علی‌رغم اهمیتی که دارند، باید بصورت اهرمی برای یک انقلاب پرولتری به خدمت گرفته شوند. بدین معنی که فقط پرولتاریا بر پایه برنامه ویژه خویش توان انجام این انقلاب را دارد. در غیر این صورت این مبارزه فقط به شکل اصلاح دولت سرمایه داری در می‌آید، دولتی که در از بین بردن اشکال بوروکراتیک ناتوان است و سنت سرکوب اقلیت‌های ملی را ادامه داده و دستگاه دولتی آن کماکان در خدمت امپریالیسم باقی خواهد ماند.

"انقلاب اسلامی" خود تأکیدی است بر این مطلب. معذالک، اگر چه

اگر مطالب نشریات ما را قابل بحث می دانید، اگر مایلید درباره مسائل انقلاب ایران و جهان با ما مباحثه و تبادل نظر کنید، و بطور کلی برای هر نوع مکاتبه، با آدرس زیر تماس بگیرید:

CORRESPONDANCE:

EDITIONS PROGRAMME
20, RUE JEAN BOUTON
75012 PARIS

EDITION PROGRAMM
POSTFACH 108
2000 HAMBURG 6

IL PROGRAMMA COMUNISTA
CASELLA POSTALE 962
MILANO

بحث بر روی چنین تحلیلی به منظور تعیین وظایف و اهداف فوری و تاکتیک حزب طبقاتی ضروری است اما تعیین بنیادهای نظری و برنامه‌ای و استراتژی طبقه، در یک کلام، پرچم ویژه انقلابی طبقه، بدون بحث روشن است. برای درک موضوع ما در قبال این مسئله مهم میبایست خود را فرضاً در حال و هوای اروپای ۱۸۴۸ یا روسیه ۱۹۱۷ قرار داد، که در آن موقع خصلت بورژوا دمکراتیک انقلابی که رشد میافت، از نقطه نظر مارکسیسم بدیهی بود:

در حالیکه روشن است که دمکراسی نمیتواند هدف پرولتاریا باشد. دمکراسی، یا عبارت درستتر "دولت خلق"، مستلزم دولت و طبقات اجتماعی و بنا بر این حاکمیت یک طبقه بر دیگر طبقات میباشد. برنامه کمونیستی در سایه اشتراکی ساختن ثروت‌های اجتماعی و اداره خردمندانه دستجمعی، الغاء طبقات اجتماعی و به این اعتبار لغو دولت سیاسی را مد نظر دارد.

معدنک، کمونیسم انقلابی میدانند که نه از دولت بعنوان ابزار گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم و نه از مطالبات دمکراتیک در مبارزه نمیتوان چشم پوشید بدین معنی، کمونیسم نمیتواند بلافاصله از "دمکراسی" بعنوان ابزار صرف نظر کند. بشرطی که در این واژه شرکت سیاسی توده‌های وسیع مردم مسلح، کسه قسمت اعظمی از آنها مدتهاست پرولتر شده‌اند، مد نظر باشد. نه اینکه مراد ما از این واژه، همچون استفاده این واژه، در کشورهای امپریالیستی باشد که فساد صلح طلبی، پارلمانی و قانون طلبی را در پوشش دمکراسی تبلیغ میکند. پس دیکتاتوری ضروری که پرولتاریا نیاز دارد هنوز هم میتواند، بقول لنین "دمکراسی پرولتری" توصیف گردد.

بدین خاطر است که کمونیسم انقلابی از ابتدا خود را بصورت حزب مجیزا نشان میدهد. این استدلال که پیش از آنکه پرولتاریا با هدف خود، مطالبات خود و روشهای ویژه خود اظهار وجود کند، تمام طبقات بورژوا و خرده بورژوا باید "مأموریت تاریخی" خویش را انجام داده باشند، از نقطه نظر مارکسیستی بی ارزش است. و مارکسیسم مشخصاً برای مقابله با این حماقت در پی ایجاد حزب میباشد.

نخستین مقاله این جزوه، "برای حزب مستقل پرولتری"، پیش از این در دو شماره بولتن فرانسوی الأمی و ترجمه‌های آن به زبان عربی و ترکی منتشر شده است. این مقاله نیاز به جزای پرولتری را مطرح و بر ماهیت بین‌المللی آن پای میفشارد که این ماهیت در سازمانی متجلی میشود که در هر دو دوره تاریخی پیش از پیش شکل متمرکز بخود یافته است.

مقاله دوم، "حزب کمونیست انترناسیونال چیست و چه میخواهد؟" نیز در ۱۹۸۰ در بولتن الأمی منتشر شده. ما در این جزوه هم "تره‌ای مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی بورژوایی" مطرح شده بوسیله لنین در دومین کنگره انترناسیونال کمونیست ۱۹۲۰ را میآوریم. موافقت کامل ما با این تره‌ها امری بدیهی است. به نظر ما این تره‌ها برای نشان دادن نحوه برخورد مارکسیسم به دمکراسی ضروری است. زیرا دمکراسی را نه بعنوان یک هدف بلکه فقط بعنوان یک وسیله مبارزه طبقاتی در نظر میگیرد، حتی هنگامیکه، مانند روسیه ۱۹۱۷، برنامه دمکراتیک هنوز نقش انقلابی روشنی دارد و جنبش دهقانی بعنوان نیروی بورژوایی در برگیرنده انرژی عظیم انقلابی است.

همچنین به نظر ما مفید رسید که متنی از مارکس را، "خطابه شورای مرکزی به لیگ"، که کمتر مورد نظر قرار گرفته چاپ کنیم. این اثر در مارس ۱۸۵۰ و در دوره‌ای نوشته شد که شعله‌ور شدن نوین انقلاب به نظر قریب‌الوقوع میآمد. دوره ای که ضرورتاً خرده بورژوازی حلو دار صحنه سیاسی میگردد. این متن با روشنی چشم‌گیری و با نمایان ساختن ضرورت مطلق استقلال طبقاتی پرولتاریا و حزب آن، تاکتیک حزب کمونیست را در انقلابهای دمکراتیک مشخص میکند.

تشکیل حزب مستقل طبقاتی در مناطق جغرافیایی تحت سیطره امپریالیسم جائیکه توسعه سرمایه داری پرولتاریا را بسوی بیان آشکار منافعش سوق میدهد از همان اهمیت حیاتی برخوردار است که تجدید ساختمان حزب در مناطق پیشرفته صنعتی یعنی جائیکه حزب بعنوان سازمان بوسیله ضد انقلاب استالینی در پنجاه سال گذشته در هم شکسته شد.

سپری شدن مبارزات رهایی بخش ملی در بسیاری از مناطق جغرافیایی مسائل بیشماری در رابطه با تشکیل حزب را قابل بحث گردانیده است. اکنون طبقه کارگر گرچه هنوز نا آگاهانه ولی مشتاقانه در جستجوی راهی است که حضورش را در صحنه تاریخی به اثبات رسانده و مطالبات ویژه خویش را مطرح سازد. حزب طبقاتی بر چه پایه‌ای ایجاد میگردد؟ ما در نظر داریم با یاد آوری ۱۳۰ سال جنبشی آکنده از پیشرفت و عقب نشینی، پیروزی و شکست که مقدمه‌ای است برای یورشهای پیروزمند آینده به سؤال حساس بالا جواب دهیم.

تجربه جنبش کمونیستی به ما میآموزد که حزب از همان آغاز بر پایه‌ای از تئوری برنامه و اصول واحد و غیر قابل تغییر قرار دارد که مبارزه را در تمام مراحل تاریخی و در تمام کشورها رهبری میکند.

درو حله اول این نظر که پرولتاریا در همه جا یک برنامه دارد عجیب بنظر میرسد. چنین برنامه‌ای برای کشورهای سرمایه داری کهنسال و پوسیده که در آنجا تمام نیروهای تاریخی غیر از پرولتاریا از جهشهای ترقی خواهانه خویش تهی گشته‌اند معتبر است. در چنین مناطقی انقلاب آینده، انقلابی است به تمام معنا کمونیستی. ظاهر شدن پرولتاریا در مبارزه ضد امپریالیستی ضد فتوالی در مناطقی از جهان به همراه بورژوازی، خرده بورژوازی و توده‌های دهقانی، مطالبات سیاسی - بورژوازی را بعنوان اهرمی در جهت انقلاب

کارگری، در اختیار پرولتاریا قرار داده است. مطالباتی "دمکراتیک" مانسند حقوق سیاسی، اصلاحات ارضی، که بورژوازی ناتوان از تحقق آنهاست از آن‌ها برای فریب توده‌های تحت ستم و برای تحکیم دولت طبقاتی خود استفاده میکند. در نظر کمونیستها چنین برنامه‌ای برای این کشورها نیز معتبر است. و بالاخره در کشورهایی که هنوز وظائف حساس آزادی سیاسی، وحدت ملی و درهم شکستن بقایای برده داری استعماری وجود دارد نیز چنین برنامه‌ای معتبر است.

معدالك مراجعه به سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۵۰ یعنی زمان تولد مارکسیسم، برای پی بردن به چگونگی پیدایش حزب کمونیست کافی خواهد بود. در واقع مسئله‌ای که در دستور روز قرار داشت عبارت بود از پیروزی سرمایه داری بر فتودالیسم، بورژوازی بر نجبا، دمکراسی بر سلطنت مطلقه و جمهوری بر سلطنت. چنین است که اولین ماده اساسنامه "لیگ کمونیستها"، در اولین کنگره‌اش در تابستان ۱۸۴۷ بقرار زیر بود:

"هدف لیگ، سرنگونی بورژوازی، حکومت پرولتاریا و نابودی جامعه کهن بورژوازی است، جامعه‌ای که بر پایه تخاصمات طبقاتی قرار گرفته است. هدف لیگ پی ریزی جامعه‌ای نوین بدون طبقه و بدون مالکیت خصوصی است." (۱)

"مراجعه به کلاسیکها"

با مراجعه به آثار کلاسیک به مطالباتی بر میخوریم که باعث عصبانیت کسانی میشود که با ادعای مارکسیست بودن در مدت دهها سال بر پهنه تئوریک بنا نظر معروف "انقلاب مرحله‌ای" جولان داده‌اند. بنا بر چنین نظریه‌ای تا زمانی که انقلاب دشمن پرولتاریا، یعنی بورژوازی تحقق نیافته است، پرولتاریا مجاز

(۱) زیر نویس ذکر شده بوسیله انگلس در چند کلمه درباره تاریخ لیگ کمونیستها

این ماده در سال ۱۸۸۵ نوشته و در آثار کامل مارکس در جلد کارل مارکس در مقابل قضاات کلن منتشر شده است. انتشارات کوست

نیست برای رهائی خاص خویش اقدام کند .

از این بدتر اینکه ، این نظریه پردازان تحت این بهانه که انقلاب بورژوازی در دستور روز قرار دارد پرولتاریا را به انقیاد بورژوازی سوق داده اند . آنها این موضوع را مسکوت میگذارند که تخاصم بین بورژوازی و پرولتاریا نمیتواند از بین برود . چرا که بنا بر نظر مارکس پرولتاریا با اعلام جنگ بر علیه طبقات کهن - امروز امپریالیسم - بر علیه " دشمنان دشمنانش " مبارزه بر میخیزد . آنها حتی فراموش میکنند بگویند که درست در قلب چنین مبارزه ایست که اغلب برای اولین بار دره موجود میان بورژوازی و پرولتاریا نمایان میشود . آنها فراموش میکنند بگویند که این تنها پرولتاریاست که بدون اینکه به پشت سر چشم داشته باشد قادر است مبارزه را پیگیری و تا به آخر بر علیه نظم اجتماعی موجود ادامه دهد .

دلیل این مسئله ساده است . همانطور که بعدها انگلس در " سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی " توضیح میدهد : " بورژوازی از آغاز تولدش با تضاد خویش پیوند خورده است . سرمایه داران نمیتوانند بدون مزد بگیران وجود داشته باشند و بتدریج که بورژواهای اصناف قرون وسطی به بورژواهای جدید تبدیل میشوند شاگرد صنف و روز مزد آزاد نیز به صورت پرولتر در می آید . حتی اگر بطور کلی بورژوازی در مبارزه اش بر علیه نجبا میتواندست ادعای نمایندگی منافع طبقات زحمتکش گوناگون را در این زمان داشته باشد معد الک در هر جنبش بزرگ بورژوائی خرنکتهای مستقل طبقاتی که طلایه داران کمابیش پیشرفته پرولتاریای نوین بودند ، آشکار میگشت . چنین است که در زمان " اصلاحات " و جنگ دهقانان گرایش توماس مونتر آشکار میگردد و در انقلاب کبیر انگلستان جنبش مساوات طلبان و در انقلاب کبیر فرانسه با فظ ظاهر میشود . " انتشارات ادید - یون سوسیال " .

بر پایه این واقعیت مادی غیر قابل بحث است که طرح انقلاب مداوم بوسیله خطابه شورای عمومی لیک " در مارس ۱۸۵۰ نوشته میشود : پرولتاریا باید با تمام نیرویش در انقلاب ضد فئودالی شرکت کند برای اینکه بتواند این انقلاب

را تا به آخر رانده و از آن زمینه ای برای انقلاب ویژه خویش بسازد ، انقلابی که در سطح بین المللی به پیروزی خواهد رسید . در این صورت کلید چنین طرحی ایجاد حزب طبقاتی مستقل است :

" کارگران بجای اینکه یکبار دیگر بعنوان بازیچه مورد استفاده دمکراتهای بورژوا قرار بگیرند ، آنها و بخصوص لیک برکنار از دمکراتهای رسمی میبایست در جهت ایجاد سازمان مستقل مخفی و علنی و حزب کارگری بکوشند و از هر کمونی مرکز و هسته تجمعات کارگری را بوجود آورند ، جائیکه موضع و منافع پرولتاریا بطور مستقل از نفوذ بورژوازی تفکیک گردد . " از انتشارات کوست

با انقیاد در آوردن حزب کمونیست چین به کومین تانک و محروم ساختن حزب برای آماده ساختن کارگران و دهقانان در برابر خیانات این حزب بورژوائی ، آیا این دقیقاً استالینیسم نبود که در جهت " یکبار دیگر بازیچه قرار دادن کارگران در خدمت " دمکراتهای بورژوا " کوشید ؟

" اگر مبارزه بر علیه رقیبی مشترک در میان باشد ، به هیچ وجه وحدت خاصی ضرورت ندارد . از زمانیکه قرار است مبارزه ای بر علیه چنین رقیبی صورت گیرد منافع دوطرف بطور لحظه ای بر هم منطبق میگردند و در آینده ، همانطور که تا به امروز ، چنین وحدتی که بسادگی برای لحظه ای پیش بینی شده است خود بخود برقرار میگردد " همان خطابه چنین قانونی را نیز بیان میداشت . و اما استالینیسم ، بدین علت که انقلاب بورژوائی است ، میگوید که حزب کارگری با حزب بورژوائی باید در یک " جبهه مداوم " قرار گیرند . در صورتیکه خطابه چنین یاد آوری میکرد که :

" چون از اولین ساعت پیروزی ، خیانت چنین حزبی به کارگران آشکار میگردد ، کارگران برای اینکه بتوانند رفتاری تهدید کننده و پرحرارت در برابر چنین حزبی داشته باشند باید سازمان یافته و مسلح باشند . "

در حالیکه استالینیسم ، رهبری کارگران مسلح را به کومینتانک سپرد بطوریکه بورژوازی اقدام به خلع سلاح نمودن کارگران حتی قبل از پیروزی نمود . و چنین بود که کارگران مجبور به سکوت و بدون آمادگی از طرف حزب ، شکستی مهلک

را پذیرفتند .

از آن پس سناریو در همه جا تکرار شده است ، از سایگون تا الجزیره
از بیروت تا لواندا . حتی در رادیکالترین انقلابات ، جائیکه کارگران برای
مسلح شدن ، اقدام نمودند ، بوسیله احزاب دمکراتیک کنترل و بی خطر
گشتند .

" اگر کارگران آلمان بدون پیمودن یک تحول انقلابی نسبتاً طولانی نمیتوانند
با تصرف قدرت بر منافع طبقاتی خویش قانع آیند ، لااقل اینبار این اطمینان
را دارند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع ، آهنگی سریع مییابد و
مصادف است با پیروزی مستقیم طبقاتیشان در فرانسه .

اما آنها میبایست خودشان با کسب آگاهی از منافع طبقاتیشان ، و با
هر چه زودتر قرار گرفتن در حزب مستقل ، و علیرغم بحرالظولیمای خرده بو -
رژواهای دمکرات ، و با یک لحظه از نظر دور نداشتن سازمان خود مختار حزب
کارگری ، برای پیروزی نهایی اقدام کنند . فریاد نبردشان میبایست انقلاب
مداوم باشد !"

و خطابه معروف این چنین پایان میپذیرد و همانطور که فریادش دیروز به
وسیله پرولتاریای روسیه شنیده شد ، ما اطمینان داریم که در کشورهای با
انقلاب دوگانه باز هم چنین فریادی را خواهیم شنید .

پرولتاریا طبقه ایست جدا ، دارای منافع جدا و مختلف از تمام طبقات
دیگر . مبارزه ای که از برخورد میان کارگر و کارفرما برمیخیزد و بصورت مبارزه
طبقاتی تعمیم میپذیرد ، خاتمه نمیابد مگر با سرنگونی کامل نظم موجود ، با
تخریب دستمزد ، سود و بازار ، و این برخورد محصول رابطه سرمایه دارانه تو -
لید است که هم بورژوا و هم کارگر را تولید میکند . و همین برای ضرورت ایجاد
حزب مستقل طبقاتی کافیست . " هر جا که پرولتاریا وجود دارد ، حتی از نظر
کمی بسیار پائین ، نیاز یک هسته مستقل حزب نیز وجود دارد ."

و چنین است که در جریان تکامل تاریخی ، طبقه ای شکل میگیرد که تنها امکان
زنده ماندنش ، سازمان یافتن و دفاع از شرایط زندگی و کارش مییابد و هیچ

اندوخته ای ندارد و در تمام مبارزات انقلابی " چیزی جز زنجیرهایش را از
دست نمیدهد . " به این دلیل است که پرولتاریا در انقلاباتی که از آن ا و
نیستند ، لیکن زمینه را برای نبرد نهایی بین بورژوازی و پرولتاریا آماده میسازند
با شور و جسارت شرکت میجوید و بهمین دلیل چشم انداز حزب کمونیست ژرفا
بخشیدن و تا به آخر بردن چنین انقلابات بورژوایی است که زمان انقلاب
کمونیستی را به جلوی اندازند و اگر پرولتاریا مجهز به حزب مستقل خود باشد
میتواند مانند روسیه ، قدرت را از آن خود سازد .

و از زمان " مانیفست حزب کمونیست " که اولین کنگره لیگ در ۱۸۴۷ ، نگا -
شتن آنها به مارکس و انگلس سپرد ، پرولتاریا مشخصاً دارای تئوری خود ، برنامه
خود و اصول خود مییابد که به او اجازه میدهد در " حزبی جداگانه " متشکل
شود .

تا آن زمان پرولتاریا علیرغم اندوختن تجربیات گرانبهای مبارزاتی ، راه خود
را کورمال کورمال طی میکرد : مبارزه اقتصادی با جنبش تردیونیونیست . هـ -
و اصناف ، مبارزه سیاسی با چارتریسیم یا بلانکیسم ، مبارزه تئوریک با پیدایش
اتوپیه های انقلابی و کمونیستی ، میبایست که این مبارزات مختلف در راستای یک
مبارزه قرار گیرند و بجای قرار گرفتن در مقابل سیاست یعنی در مقابل مبارزه
طبقاتی ، آن را روشن سازد و مبارزه اقتصادی بجای قرار گرفتن در مقابل مبارزه
سیاسی ، بعنوان زمینه تجمع نیروهای طبقاتی ، در خدمت آن قرار گیرد و به
صورت " مدرسه جنگ " درآید .

از این پس همانطور که " مانیفست " تاکید میکند " هدف آنی کمونیستها
تشکیل طبقاتی پرولتاریا ، سرنگونی سلطه بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به
وسیله پرولتاریا مییابد . " (اتحاد عمومی انتشارات ، مجموعه ۱۸ / ۱۰) این
است هدف آنی کمونیستها ، ننگ بر آنی گرایان رنگارنگ ، هدفی که حتی اگر
برای رسیدن به آن میباید از مبارزات متعددی از قبیل انقلاب ضد فئودالی
و امروزه میتوان اضافه کرد ، و انقلاب ضد امپریالیستی میباید عبور کرد . انقلاباتی
که " هدف " کمونیستها نیست بلکه اهداف بورژواست . ولی انقلاباتی است

که کمونیستها از آن فاصله نمیگیرند آنها حاضرند حتی جان خود را بدین منظور (که منظوری است انقلابی) بدهند ولی آنها هیچگاه چنین انقلاباتی را انقلاب خود نمیدانند.

مانیفست اعلام میکند که بعد از تحقق هدف بلافاصله خود "پرولتاریا با برتری سیاسی خود تمام سرمایه را آرام آرام، و زور از بورژوازی میگیرد و تمام ابزارهای تولید را در دست دولت متمرکز میسازد." و "در همان حال که نظام کهنه تولیدی را با اعمال خشونت درهم میشکند، همانطور نیز، این نظام تولیدی و شرایط تخصیص طبقات را از بین میبرد، و او طبقات را عموماً تخریب کرده و از طریق حاکمیت خود را نیز بعنوان طبقه از بین میبرد. به جای جامعه کهنه بورژوازی با طبقات و تخصیص طبقاتی، جامعه‌ای بوجود میآید که در آن تکامل آزادانه هر کس، شرط آزاد تکامل همه میباشد."

پایه‌های حزب جهانی فردا

سلاحهای نظری و سیاسی مارکسیسم از ۱۸۴۸ در مصاف تجربیات یورش های انقلابی، شکستهای طبقاتی پرولتاریا و همچنین در برخورد با نیروهای سیاسی دشمن در درون جنبش کارگری، قاطعتر و بترتر گشته است.

"مانیفست" هنوز میتواند بگوید که "کمونیستها حزب مجزایی را که در مقابل دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشد، تشکیل نمیدهند" یا اینکه "هیچ اصل خاصی را برقرار نمیسازند که بخواهند بر مبنای آن برای جنبش الگوسازند" امروزه چنین فزاینده‌ای از مانیفست به صورت تهوع‌آوری بوسیله جریانهای تکرار میشود که تمام تقصیرات را بگردن حزب می‌اندازند چرا که حزب خواستار رهبری مبارزه طبقاتی است.

ولی در آن زمان، جنبش پرولتاریایی خود را از یکسو در شکل فرقه‌هایی نشان میداد که سعی داشتند با نفی مبارزه طبقاتی جزئیات خود را بر واقعیت تحمیل کنند. و از سوی دیگر خود را در شکل احزاب سیاسی واقعا خواهان قدرت، که قبل از هر چیز تجمعی از کارگران بودند نشان میداد چرا

که آنها جسورترین مبارزین در راه "دمکراسی" ولی فاقد یک برنامه مشخص اجتماعی بودند. بعنوان مثال چارتیسم در انگلستان - یا لاقلاً جناح چپ چارتیسم - و یا بلانکیسم در فرانسه، مسئله مبارزه بر علیه این فرقه‌ها از طریق شرکت در مبارزه واقعی پرولتاریا و متقابلاً دخالت دادن تئوری کمونیستی در مبارزات طبقاتی احزاب واقعا کارگری بود.

ولی بعد از شکست حزب چارتیست در انگلستان، خیزش ژوئن در پاریس و شکافی که در تمام اروپا بوجود آورد، بعد از اینکه ثابت شد که برای پرولتاریا "تصرف دمکراسی" یعنی در زبان آن روزها "تصرف قدرت سیاسی" معنای دیگری جز خیزش خشونت بار، دیکتاتوری و اعمال قهر انقلابی، تخریب کامل ماشین دولتی بورژوازی غیر قابل استفاده برای طبقه کارگر، ندارد آیا باز هم میتوانست یک انضباط مشترک حزبی بین دمکراسی و کمونیسم پرولتری وجود داشته باشد؟

بهمین ترتیب پس از بررسی تجربی نیاز به دیکتاتوری و اعمال قهر انقلابی بوسیله کمون پاریس، یعنی دولت پرولتری، قهر و اجبار و اقتدار و بخصوص پس از اینکه روشن گشت شکست ناشی از فقدان یک ارگان رهبری کننده طبقاتی بود، پس از اینکه مارکس با اتکا بر یک تراژنامه تراژیک خاطر نشان ساخت "وظیفه بین الملل، سازمان دادن و تمرکز نیروهای پرولتری است برای مبارزه‌ای که در انتظار آنها است" آیا باز هم میتوانست انضباط مشترکی بین آنارشیستها و پرودونیستها از یکسو و مارکسیستها از جانب دیگر وجود داشته باشد؟ (گفتگوی اعلام شده برای هفتمین سالگرد اجتماع بین المللی کارگران، ۲۵ سپتامبر ۱۸۷۱، در "مارکس و انگلس، کمون ۱۸۷۱" اتحاد عمومی انتشارات کلکسیون ۱۸/۱۰)

انگلس پیر در این اندیشه بود که انترناسیونال آینده "بلافاصله کمونیستی" خواهد بود و اما لنین در زمانیکه غرب برای انقلاب بلافاصله کمونیستی آماده است و مسئله تشکیل حزب در یک کشور عقب مانده نسبت به غرب مطرح است مینویسد:

"سوسیال دمکراتهای روس (امروز میتوان گفت کمونیستها) با این اعتقاد که تئوری سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی تنها تئوری انقلابیست که در حال حاضر میتواند بعنوان پرچم راهنمای جنبش انقلابی قرار گیرد، ضمن ترویج آن با تمام نیرویشان، از آن در مقابل تفسیرهای غلط دفاع خواهند نمود. آنها بر علیه هر اقدامی که بخواهد جنبش هنوز جوان کارگری روسیه را به دکتربندی کمتر روشنی آمیخته سازد، بر خواهند خواست. ملاحظات تئوریک نشان میدهد فعالیت علمی سوسیال دمکراتها ثابت میکند که تمام سوسیالیستهای روسیه باید تبدیل به سوسیال دمکرات شوند." (وظایف سوسیال دمکراسی در روسیه مجموعه آثار جلد ۲ انتشارات ترقی)

تاریخ حزب کارگری را محکوم ساخته است که یا کمونیست باشد و یا در مقابل آن قرار گیرد. و کمونیسم را هم مجبور ساخته است که یا مارکسیسم باشد و یا یک نظر ارتجاعی. فرمیسیم و اپورتونیسم که زائیده تقسیم ته مانده های ثروت امپریالیسم میباشند با انقلاب اکثر ضربه شدیدی خوردند. انقلاب اکتبر با در عمل نشان دادن اعتبار سلاحهای نظری مارکسیسم و اصول آن یعنی دیکتاتوری حزب طبقاتی، تمام جریانهای طرفدار گدار مسالمت آمیز سرمایه داری را که چنین اصولی را دور ریخته اند رد میکند. انقلابی گانه توانست برای اولین بار با ارائه برنامه کامل کمونیسم انقلابی در اساسنامه های تزه های انترناسیونال اعتبار اصولی را نمایان سازد که تا آخرین روز مبارزه کمونیسم انقلابی معتبر خواهند ماند. این انقلاب همچنین توانست با عملی ساختن طرح انقلاب مداوم و تزه های فراموش نشدنی دومین کنگره مسکو و کنگره خلقهای خاور در باکو، رشته های ارتباط میان پرولترهای کشورهای متروپل و جنبشهای رهائی بخش پرولتاریا، توده های استثمار شده و فقیر را در قاره های تحت ستم تحکیم بخشد.

تجربه تشکیل حزب بلشویک بر روی چنین برنامه ای آنقدر پر محتواست که دو جهت را در بر میگیرد: ۱- ایجاد حزب در شرایطی که انقلاب مستقیمی کمونیستی نیست و از طرف دیگر در شرایطی که "در سطح بین المللی" و بر

خلاف ۱۸۴۸ این دیگر بورژوازی نیست که با داشتن ابتکار عمل برای پیروزی سرمایه داری مبارزه میکند بلکه منبع پرولتاریایی است که بر علیه سرمایه داری میجنگد، سرمایه داری که نه تنها استثمار اقتصادی بلکه ستم و وحشی گسری اجتماعی را تشدید میکند.

یکی از نتایج این تکامل تاریخی اینست که بورژواهای نوین در انجام وظایف خود زبونتر میباشند و این بخاطر حضور پرولتاریایی است که با وجود یکسه همراه با بورژوازی تولد یافته ولو با وزن بیش از پیش سنگین خود، و تحت تاثیر ستم شدیدی که بر او وارد میآید، هر روز به جلوتر میتازد. و ایمن است که پیدایش حزب در کشورهای تحت ستم هر روز ضروری تر و میرمتر میگردد. یکی دیگر از نتایج اینستکه پرولتاریا بعزت رادیکال بودنش در مبارزه بر علیه نظم موجود میتواند محرکی باشد برای دیگر نیروهای سیاسی در مبارزه ضد امپریالیستی.

بهمین دلیل است که لنین در کوران مبارزه بر علیه سلطنت مطلقه در سال ۱۸۹۷ مینویسد: "ما بالاتر گفتیم که تمام سوسیالیستهای روسیه باید سوسیال دمکرات شوند و حالا اضافه میکنیم که تمام دمکراتهای واقعی و پیگیر روسیه باید سوسیال دمکرات شوند."

آیا امروز نمیتوان گفت که در برابر ستم و استثمار روز افزون امپریالیسم بر کشورهای کوچک تمام ضد امپریالیستهای واقعی و پیگیر کشورهای تحت ستم باید کمونیست شوند؟ چنین مقایسه ای در مورد کشورهای که آزادی سیاسی از یوغ امپریالیسم هنوز در دستور روز قرار دارد، کامل است. در عین حال در مورد کشورهای نیز که چنین دوره ای پایان یافته و فشار سیاسی بر پرولتاریا و طبقات ستم دیده و قبل از همه دهقانان فقیر بخاطر سازشهای انجام گرفته میان بورژوازی بومی "مستقل" و امپریالیسم افزایش یافته، چنین مقایسه و تائیدی هر چند در جهتی دیگر، معنا می یابد. چنانکه از هندوچین تا امریکای لاتین و خاورمیانه و کشورهای مغرب هر چند در اشکال مختلف و تناسبهای گوناگون ما با چنین موردی روبرو هستیم. در این مناطق وسیع، مبارزه بر علیه ستم

امیرالیستی، مبارزه تا یای مرک بر علیه بورژوازی محلی را ایجاب میکند مبارزه‌ای در جهت نابودی "نام" امیرالیسم‌ها یعنی برای درهم شکستن سرمایه‌داری و جنین جیزی مستلزم کجاندن اصول کمونیستی در مبارزه میباشد. و مطمئناً این امکان ندارد مگر اینکه طبقه کارگر بتواند خود را بعنوان طبقه کارگر تثبیت کند و این نیز فقط با ایجاد حزب طبقاتی مستقل امکان دارد، حزبی که با برنامه مستقل و یایه سازنده خود مشخص مسکود و میباید نتایج عالی نظریه مارکسیستی را مد نظر قرار دهد.

امروزه مشخصاً تنها جب کمونیست ایتالیاست که به مبارزه یرولتاریا مارکسیستی "تباه نشده" را ارئه میدهد. مطمئناً سهمش در تغذیه گسترده امکانات تاکتیکی بود برای کشورهای توسعه یافته غرب و دمکراسی کهن. در صحت رتیکه بین الملل دارای اندوخته‌ای از تاکتیکهای مدلل شده برای کشورهای سرمایه‌داری جوان بود.

معد الك من بعد مراجعه به دست آورده‌های عظیم تاریخی بین الملل لنین چه برای کشورهای سرمایه‌داری جوان و تحت سلطه و چه برای سرمایه‌داریهای کهن و امیرالیستی، بدون مراجعه به جب کمونیست ایتالیا، به سنت و متدش و به ترازنامه تاریخی سالهای ترازیک انحطاط و ضد انقلاب، غیر ممکن است. از بین رفتن کمونیسم در آلمان روزا لوکزامبورگ و لیبیکشت، نابودی کاربرد قدیمی بلشویک، عقب نشینیهای تروتسکی - ما به جانشینان ماورای انحطاط او اشاره نمیکنیم - جب کمونیست ایتالیا را در دفاع کامل از برنامه و اصول کمونیسم انقلابی تنها گذاشتند. یک دلیل اینست که جب کمونیست ایتالیا تنها جریان باقیمانده از سازندگان انترناسیونال بود که در مقابل فشار نیروهای خصم با تمام قوا از اصول اصیل انترناسیونال دفاع کرد. دلیل دیگر اینکه در بستر تجربه شرایط مبارزاتی در کشورهای با دمکراسی قدیمی فاسد کننده توانست "حدود عمل" را در زمینه تاکتیک و سازماندهی برای جلوگیری از ضربه دشمن بر حزب و تغییر شکل دادن آن، مشخص کند. ترازوی این بود که عدم توان جنیش، بویزه در آلمان و فرانسه، در تشکیل احزاب نیرومند کمونیستی کسسه

بتوانند به کمک بلشویکها بشتابند و فشار وحشتناک و توأم سرمایه‌داری ملی روسیه و امیرالیسم جهانی، توانستند انترناسیونال را تغییر ماهیت داده و آن را از جوهر آن تهی ساخته و جنک امیرالیستی را دامن بزنند.

از آن زمان میباید به کار عظیم احیای ثوری، اصول تاکتیک و سازمان کمونیستی همت کماشت، میباید طرح عمل یرولتاریا را داد، بعد از شکست جنبش، جنک جهانی و پیروزی غولهای دولتی سرمایه‌داری که حتی در شکل دمکراتیک دارای حاکمیت مطلق بود. و بالاخره میبایست تأیید میشد که برآمد طبقاتی آینده از یک بحران دور دست ولی اجتناب ناپذیر سرمایه‌داری برخوردار هد خاست. که بدون جنین بحرانی، دوره مبارزه‌های بخش مستعمرات، که از قانون آسیایی خود توسعه میباید از حمایت یرولتاریای کشورهای متروپیل محروم خواهد ماند.

جب کمونیست ایتالیا به تمام این کارها پرداخته و آنها را در متن‌های کلاسیک حزب بعد از جنک مانند ترهای مشخص کننده حزب، آورده است، کارها بی که توأم است با یشتوانه ضروری حزب یعنی ایجاد شاخه‌های جدید حزب چه در کشورهای تحت ستم امیرالیستی و چه در کشورهای سرمایه‌داری متروپیل معد الك کار عظیم و یر شور کمک به توسعه حزب طبقاتی در کشورهای با سرمایه‌داری جوان باید انجام یذیرد. کاری که باید مبتنی باشد بر دادن یک ترازنامه بین المللی از مبارزاتی که "مرحله فورانی‌های بخش مستعمراتی" را مشخص میکند. در این صورت است که غریزه شایان توجه انقلابی که این مبارزات به یرولتاریای جوان کشورهای "جهان دوم" داده است میتواند بدرستی مورد بهره برداری قرار گیرد. اینهم کاری است که مبتنی بر بهتر مشخص نمودن امکانات تاکتیکی جنبش یرولتاری میباید. در رابطه با تجربه تاریخی گذشته جنبش یرولتا - ریایی و ارزیابی وزنه امیرالیسم و جهت برخورد آن بر روی آرایش نیروهای سیاسی در این مناطق وسیع جغرافیایی.

و این موضوعی است حیاتی نه فقط در مناطقی که رهایی ملی و مبارزه سیاسی مستقیم بر علیه امیرالیسم و طبقات کهن در دستور روز قرار دارد، بلکه بویزه

و بیش از پیش در مناطقی که بورژوازی سرعت از ظرفیت انقلابی در مبارزه بر علیه نظم مستقر تهی می‌کند و بیولتاریا را بعنوان وارث وظیفه تاریخی خود باقی می‌گذارد، بیولتاریایی که با انکار بر "جنگ انقلاب بورژوازی" و با توجه تردید و عدم کفایت و حتی خیانت انقلابی ملی دمکراتیک بویزه در رابطه با مسئله ارضی پیرامون مواد منفجره و تحریمی، به مبارزه برمیخیزد و در زمینه کرجه کم اهمیت ترولی کماکان حیاتی مبارزه برای گرفتن آزادیهای ابتدایی اجتماعات و ترویج اعتصاب و غیره نیز برای کسب امتیازاتی به مبارزه بر علیه طبقات مسلط و امپریالیسم برمیخیزد.

ما میتوانستیم به نشان دادن مارکسیسم بعنوان نتیجه یک سری نظریه‌های رهائی بخش بیولتاریا اکتفا کرده و با ذکر برنامه و اصول این نظریه نتیجه بگیریم که مارکسیسم برای تمام مناطق جغرافیایی معتبر است. معذالک بنظر ما مفید خواهد بود اگر به این ایراد که مارکسیسم محصول سرمایه‌داری پیشرفته بوده و بنا بر این قابل انطباق بر مناطق سرمایه‌داری عقب مانده و تحت سلطه نمیباشد جواب دهیم. چنین نظریه‌ای از آنجا نشئت میگیرد که انگلستان در ۱۸۴۸ یک کشور کاملاً پیشرفته بوده است.

میتوان به سادگی جواب داد که طرح انقلاب دوگانه که مارکس در ۱۸۴۸ برای آلمان در نظر داشت، دقیقاً انقلابی بود که مناطق عقب مانده اروپای مرکزی را به انگلستان پیشرفته (اقتصادی) و فرانسه پیشرفته (سیاسی) متصل می‌کرد. و اینکه مشخصاً مارکسیسم خود از آلمان فتوالی و عقب مانده سر برون آورد. همچنین میتوان خاطر نشان ساخت که طرح انقلاب دوگانه با تصرف قدرت بوسیله حزب کمونیست در سالهای ۲۳ - ۱۹۱۷ در عقب افتاده ترین کشور اروپا "قسماً" تحقق یافت. این واقعه بیان این فرمول مشهور "چپ کمونیست ایتالیا" بود که مارکسیسم گیاه تمام آب و هواهاست و حتی چنین بود که در آسیای ترین کشور اروپا که تحت قدرت ویران کننده استبداد بوروکراتیک قرار داشت، مارکسیسم با ولع و شور و عمق هر چه بیشتر مورد استفاده قرار گرفت.

با اینحال ما میدانیم که این دلایل امروزه برای جلوگیری از موج تحریفیات و تباهیهای ساخته شده بوسیله دلالان مسکویی، پکنی یا اروپایی، کافی نیست. این کارگزاران شرمگین دروغ و احتیاج به اختراع "مارکسیسم لنینیسم" اندیشه مائوتسه دون" داشتند، گویا مارکسیسم بیش از حد "اروپایی" بوده و احتیاج به انطباق جغرافیایی داشته است. و حتی انکار مارکسیسم آنقدر کم "اروپایی" بوده که احزاب باصطلاح کمونیست اروپا مجبور به اختراع لغت "کمونیسم اروپایی" شده

تا بدین وسیله تئوریهای بنجل فرمیستی، قانونی، شونیستی، و امپریالیستی خود را بنام مارکسیسم جا بزنند.

در حقیقت چنین جریانهای کاملاً بیگانه از مارکسیسم برای پنهان ساختن خیانت خود و محدود کردن انقلابات عظیم به افق تنگ بورژوازی از پرچم مارکسیسم استفاده میکنند. انقلاباتی که روسیه و تمام قاره‌های زیر یوغ امپریالیسم را تکان داد (۰) طرح انقلاب دوگانه برای آلمان ۱۸۴۸ و برای پیوستن جنبشهای بورژوازی-ای بلوا وسطه در کشورهای عقب مانده به جنبشهای کاملاً پرولتاریایی کشورهای پیشرفته از طریق استراتژی واحد بین‌المللی تدوین یافت. چنین طرحی بعدها به "انقلاب مرحله‌ای" استالینیسم و "انقلاب لاینقطع و مرحله‌ای" مائوئیسم استحاله یافت. (محدود به کادر ملی)

باز هم به کلاسیکها باز گردیم

مارکسیسم انقلابی ماهیت بین‌المللی کمونیسم را همیشه نشان داده است. کمونیسمی که از ابتدا بعنوان نظریه جهانی ظاهر شد هر چند در زمان پیدایش نیرویی که بتواند از آن بعنوان پرچم و سلاح مبارزه استفاده کند فقط در اروپای صنعتی وجود داشته است. و چنین برداشتی به هیچ وجه تعمیم مارکسیسم نیست بلکه "برداشت اصلی" آن است، که در "مانیفست" ۱۸۴۸ با دلایل انکار ناپذیری تأیید شده است.

مارکس و انگلس به نحو فوق‌العاده‌ای چهار قرن از تاریخ سرمایه‌داری را خلاصه کرده و نشان داده‌اند که بدون وجود شرایط اقتصادی معینی سرمایه‌داری قابل درک نیست و چنین شرایطی نه محلی که جهانی می‌باشد. آنها در "مانیفست" یاد آور میشوند که اکتشافات بزرگ ارتباط بین نقاط مختلف جهان و افزایش تقاضا است که منجر به تغییر شکل تولید از نوع کهن صنایع دستی در اصناف به مانوفاکتور و سپس به صنایع بزرگ میشود. چنین است که نظریه پردازان "سوسیالیسم در یک کشور" قبل از تولدشان بی اعتبار میگرددند: نمیگوئیم سوسیالیسم بلکه حتی سرمایه‌داری هم در یک کشور وجود نداشته است.

فراز زیر بقدری شیواست که نمیتوان از ذکر آن چشم پوشید:

"نیاز به يك بازار دائم التوسعه برای فروش کالاهاى خود و بورژوازی را به همه جای کره زمین میکشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، همه جا رابطه برقرار سازد."

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است میگیرد، رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم میشود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایشان تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف میرسد. به جای نیازمندیهای سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء میگردد اینک حواجی نوین بروز میکند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر میگیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل میگردد. شیوه یکجانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی يك ادبیات جهانی ساخته میشود.

این نوشته با وجود ۱۳۰ سال عمر هنوز جوان است.

مارکسیسم با تثبیت خود از ابتدا بعنوان يك نظریه جهانی، از چینیین تحولی انقلابی و اجتناب ناپذیر نتایجی را بدست می‌آورد. و کمونیسم را فقط بصورت کمونیسم نوع بشر بطور کلی، درک میکند، سرمایه، سود، مزد و قوانین بازار نمیتوانند محو شوند مگر در مقیاس جهانی. آیا دو جنگ جهانی و تدارك جنگ سوم نمیتوانند قبل از آنکه فجایع بدتری بوقوع بپیوندند، ما نشان دهند که جامعه دیگر توان تحمل یوغ سرمایه‌داری و تقسیم ملل را ندارد؟ در مانیفست میخوانیم که: "دائرة مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی

را که آفریده خود اوست در خویش بگجاند.

اما برگردیم به شرایط بوجود آمدن سرمایه داری که بدلیل دیگری جهانی است: تمرکز ابزار تولیدی در مانوفاکتور "انباشت" سرمایه‌ای را ایجاد میکرد که جذب ثروتهای جهان تحت غارت اروپای متمدن را در پی داشت. مارکسس در سرمایه چنین یادآور میشود که:

"کشف خطه‌های زر خیز و نقره خیز آمریکا، پائین آوردن تا حد برده قتل عام و دفن آنها در محادن، شروع تصرف یا غارت هندیهای شرقی، تیدیئل آفریقا به یک نوع شکارگاه تجارتی برای شکار سیاهپوستان، همه و همه نشاندهنده روشهای رویایی انباشت اولیه است که طلوع دوران سرمایه داری را خبر میدهد." در واقع سرمایه داری از ابتدای پیدایش خود فقط در پرتو غارت ثروتهای تمام دنیا قابل فهم است.

بعلاوه، عملکرد همزمان قوانین اقتصادی بشری که ثروتها در بازار جریان داشته باشند، برتری شیوه تولید سرمایه داری بر دیگر شیوه‌ها موجب میشود که گسترش بازار جهانی و تمرکز ثروتهای جهان منحصراً در شکل سرمایه داری سفید خود را نشان داده و در نتیجه تسلط بر مردمان دیگر را به همراه آورد.

"بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشیت‌ترین ملل را به سوی تمدن میکشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی همان توپخانه سنگینی است که با آن هرگونه دیوارهای چین را در هم میکوبد و لجاجته‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم میسازد. وی ملتها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که با اصطلاح تمدن تسلیم دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان بوجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده بمیزان شگرفی افزود و بدینسان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. بهمان شیوه که ده را تابع

سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملتهای فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود. (مانیفست)

اینکه شیوه تولیدی یا بهتر بگوئیم صنعت توین فقط در انگلستان و بعد در اروپای قاره‌ای توسعه یافت از آنجا ناشی میشود که فقط در چنین منطقه جغرافیایی بود که شرایط اجتماعی گذر به صنعت توین یعنی: هم تراکم سرمایه‌ها و هم صورت دیگری از مبادله، کار آزاد که محصول تلاشی روابط فئودالی است و تجمع پرولتاریای بی چیز در شهرها از قبل وجود داشت. اگر سرمایه در اروپا تولد یافت، فقط در پرتو خون و عرق خلقهای سراسر جهان بود. دمکراتهای مرتجع که سعی داشتند بر بد بین‌المللی مارکسیسم را بی اعتبار سازند مدعی اند که مارکس و انگلس با ستایش از بورژوازی در مانیفست در جتلیات استعمارگران و امپریالیستها و بورژوازی اروپا سهیم بوده که این ناشی از دید اروپا-سانتر-

یستی آنهاست. عبارت دیگر آنها را متهم به "مسیحیت اروپایی" میکنند. طبیعتاً آنها برای پیشبردن چنین نظری بزرگ واقعیت مادی و تاریخی غیر قابل بحث تکیه میکنند و آن خیانت به جنبشهای رهائی بخش ملی و اجتماعی و دفاع از امپریالیسم ابتدا بوسیله موج اپروتونیسم سوسیال دمکراسی و سپس بوسیله اپورتو-نیسم استالینی میباشد. نتایج فاجعه برانگیز چنین خیانتی، متجربه ایجاد شکافی عمیق نه فقط بین پرولتاریای کشورهای متروپل سفید پوست و توده‌های تحت ستم قاره‌های رنگین پوست گشت، بلکه همچنین با امتیزه کردن طبقه کارگر در کشورهای مختلف آنرا باز بجه دست سرمایه ساختند. ما اطمینان داریم که روند سرمایه داری شرایط عینی یک برآمد عمومی مبارزه طبقاتی را، که حزب ما سزافراز در راه آن مبارزه میکند بوجود خواهد آورد. ما میدانیم از سر گرفتن مبارزه تمام عیار طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی بر علیه دولتهای استثمارگر که خاک این امکان را بوجود خواهد آورد که مارکسیسم بعنوان تئوری پرولتاریای بین‌المللی واقعاً شناخته شود.

در واقع خیانت احزاب سوسیال - دمکرات و سپس استالینیسم باید مانند کرمی از میوه مارکسیسم جدا شود.

بالز هم به ماتیفست برگردیم: کمونیسم با وجودیکه از سرمایه‌داری بخاطر اینکه " قسمت عظیمی از جمعیت را از جهل زدگی روستاها بیرون آورد" تمجید میکند ولی گنجاندن چنین جمعیتی در حاشیه‌های نفرت انگیز شهرها را شدیداً محکوم کرده و بر علیه " انقیاد ده بوسیله شهر" مبارزه میکند. هدف آن مشخصاً حذف تمایز بین شهر و ده میباشد.

به همین ترتیب زمانی که کمونیسم از سرمایه‌داری به عنوان انقلابی تمجید میکند بدین خاطر است که سرمایه‌داری " دیوارهای چین را زیر ضربات خود میگیرد" ، تمام نقاط دنیا را بهم میپیوندد و روابط تولیدی مدرن را در همه جا نفوذ میدهد. در عین حال مارکسیسم " تابعیت دهقانان به بورژواها ، شرق به غرب" را محکوم میسازد. و برنامه‌ای که برای خود در نظر دارد جامعه‌ای است با نژاد انسانی یعنی چیزی که به معنای حذف شکاف میان کشورهای " متمدن" و کشورهای " بربر" میباشد. و فقط از این طریق است که پایه‌های اقتصادی ستم ملی در هم میریزد. " استثمار انسان از انسان را از میان بردارید ، از این طریق به استثمار یک ملت بوسیله یک ملت دیگر نیز پایان خواهید داد."

کلید عمیقاً دیالکتیکی و وازگون کننده مارکسیسم ، گرچه برای ذهن خرد بورژوازی مرتجع همیشه غیر قابل هضم باقی خواهد ماند ، چنین است : سرمایه داری نسبت به شیوه‌های تولیدی ماقبل تاریخاً ، ترقی است ، اگرچه حتی راه خود را به قیمت فقر و رنج بی سابقه توده‌ها میگشاید. این توسعه سرمایه‌داری است که بنیادهای اقتصادی کمونیسم و همچنین عامل سرنگونی خود یعنی پرولتاریا را تقویت میکند. و این مشخصاً پرولتاریا است که در مبارزه بر علیه نتایج فاجعه انگیز سرمایه‌داری بصورت طبقه شکل میگیرد و بر علیه فقر ، ستم و وحشیگری آن مبارزه میکند. و در چنین مبارزه‌ای قادر میگردد تا بر علیه علت مصائب خود یعنی خود سرمایه‌داری قد برافرازد. چنین نیرویی و چنین زمینه‌ای را سرمایه‌داری علی‌رغم خواست خود به او داده است تا پرولتاریا بتواند بشریت را از هرگونه استثمار اقتصادی و ستم اجتماعی و سیاسی رهایی بخشد.

" ستایشی" که مارکسیسم از سرمایه‌داری میکند چیزی نیست جز ابراز احترام

برای دشمنی که او را به مصاف در مبارزهای برای مرگ و زندگی میطلبند. افشای فقر طبقه کارگر و همچنین خلقهای تحت ستم که از ابتدا مارکسیسم انجام میدهد هیچ چیز اخلاقی در بر ندارد. در " سرمایه" میخوانیم که " صنایع پنبه رسی در همان حال که بردگی کودکان را در انگلستان رواج میداد محرك آن شد که اقیصاد مبتنی بر بردگی آمریکا ، که کمابیش صورت پدرشاهی داشت ، مبدل به یک سیستم بهره برداری تجارتی گردد. بطور کلی بردگی پنهان کارگران مزد بگیر در اروپا ، بردگی بی چون و چرا و آشکار ، دنیای نو (آمریکا) را به مثابه تکیه گاهی لازم داشت."

همین کافی است برای اینکه بتوان نظر مختصران و مدعیان راههای جدید بسوی کمونیسم خاص " جهان سوم" را رد کرد. مارکسیسم از همان ابتدا جنای و تیره‌های برای پیوند میان پرولتاریای کشورهای متروپل و توده‌های غیر پرولتر تحت ستم قائل است. چرا که با وجود تغییراتی که در ماهیتشان پیدا میشود هر دو به یک زنجیر بسته‌اند. سرمایه‌داری با نفوذ تدریجی بازار پرده مستعمره را به نیمه پرولترو سپس به پرولتر جدید تبدیل میکند و سوت چنین روندی با توجه به مناطق مختلف جغرافیایی تغییر میکند.

دمکراتهای خرد بورژوا هم که کمونیست را بلقور میکنند محتاطانه از پرولتاریا پنهان میسازند که قیام بزرگی که چنین را در جنگهای جنایتکارانه تریاک تکان داد و اروپای " متمدن" فرصت یافت تا عمق وحشیگری خود را نشان دهد، در ۱۸۵۰ بوسیله مارکس و انگلس مورد تمجید قرار گرفت و از آن بعنوان نتیجه انقلابی نفوذ اروپا یاد شده. آنها انتظار داشتند که پیروزی انقلاب نوین در چین موجب بیداری پرولتاریای اروپا بعد از شکست سالهای ۴۹ - ۱۸۴۸ گردد ، همانطور که حزب ما نیز با اضطراب در مدت ۳۰ سال از ضلح شنیخ امپریالیستی و شکست جنبش پرولتاریایی انتظار داشت تا جنبش اجتماعی عظیمی که آسیا را تکان داد همراه با اثراتش بر آفریقا و آمریکای جنوبی موجب بیداری پرولتاریای اروپا و آمریکای شمالی از خواب عمیق گردد ، رخوتی که ضد انقلاب استالینی و بی تفاوتی نسبت به مبارزات رهایی بخش ملی از جانب احزاب کارگری سوسیال امپریالیست علت اصلی آن بود .

خرده بوژواهای دمکرات و مرتجع که تمام تلاششان ایجاد مانع برای تشکیل حزب طبقاتی و در نتیجه نفوذ مارکسیسم در تمام قاره‌ها است محتاطانه پنهان میکنند که در قرون گذشته کمونیسم انقلابی بهترین مدافع مسأله استقلال لهستان و ایرلند بود. که این مسأله به طرز تفکیک ناپذیری به مسأله رهایی پرولتاریا گره خورده بود: استقلال لهستان از این نظر اهمیت داشت که پیروزی هر انقلابی در اروپا تا زمانیکه زاندام روس از بین نرفته بود، زیر علامت سؤال قرار میگرفت و استقلال ایرلند از این نظر که سرکوب و فلج ساختن پرولتاریای انگلستان از سرکوب سیاسی ایرلند تغذیه میشد (امری که امروز هم واقعیت دارد) و پیروزی ایرلند کمک گرانبهایی بود برای مبارزه پرولتاریای انگلستان (امری که امروز هم برای اولسترواقیت دارد.)

پس در حله اول مارکسیسم دارای يك استراتژی واحد است که تمام نیروهای را که در مقیاس بین‌المللی میتوانند یزعلیه نظم موجود مبارزه کنند بهم میپیوندند. طبیعتاً در قلب چنین استراتژی پرولتاریا جای دارد که تنها طبقه واقعاً انقلابی و بین‌المللی است. هماغطور که ماتیفست نشان میدهد: "شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان يك نواخت است، هرگونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است."

اینکه در قرن بیستم پرولتاریا فقط اروپایی بود بهیچ وجه بدین معنا نیست که بصورت طبقه‌ای بین‌المللی در نیاید. در هر کجا که بافت سرمایه‌داری توسعه میابد پرولتاریا را نیز تولید میکند. مدت‌ها است که روابط تولید سرمایه‌داری بر سر تا سر کره خاک گسترش یافته است. حتی در عقب مانده‌ترین مناطق جغرافیایی از نظر توسعه تاریخی کارکرد محل‌کننده امپریالیسم چنان است که بخشهایی کامل از جامعه در گرد باد اقبصاد جهانی قرار میگیرند و تا سطح سرمایه‌داری نوین کشانده میشوند. هرچند بشکلی فوق‌العاده متضاد، درهم ریخته و در نتیجه یطرز وحشتناکی درد آور.

اما از این پس میدان نبرد و برخورد میان بوژوازی و پرولتاریا در تمام کره خاک گسترش یافته و عملاً همه کشورهای را در برمیگیرد، حتی اگر مطابق مناطق

جغرافیایی گوناگون، پرولتاریا در سطوحی متفاوت از توسعه قرار دارد، حتی اگر هنوز در بعضی نقاط، چنین تخصصی تازه سر از طوفان انقلاب رهایی بخش بوژوائی در آورده است. علاوه، چنین میدان نبردی تحت تأثیر مهاجرت‌های عظیم جمعیت به سمت متحدالشکل شدن گرایش دارد و سرمایه‌داری از اینسن طریق و به قیمت فقر و سرکوب بیسابقه کارگران ملیتهای گوناگون را قادر میسازد که "هرگونه جنبه ملی را از خود بزدایند"

طبقه کارگر بعنوان يك طبقه بین‌المللی انقلابی و در نتیجه علم رهائیش تیز، یعنی نظریه کمونیستی، و حزب او نیز فقط میتواند بصورت بین‌المللی موجودیت داشته باشند. بهمین دلیل است که "مانیفست حزب کمونیست" این فریاد مشهور را سر میدهد که "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید". این حزب دارای يك نظریه، يك برنامه و يك پیرامون برای تمام کشورها است. بین‌المللی کمونیست در مارس ۱۹۱۹ در ماتیفست خود چنین گفت "اکنون ۷۴ سال است که حزب کمونیست برنامه‌اش را بجهان معرفی کرده است، برنامه‌ای که بوسیله پیشگامان بزرگ انقلاب کارگری نوشته شده است یعنی کارل مارکس و فرد ریش انگلس."

پرولتاریا که بخاطر ماهیت و بیش از بیش بخاطر شرایط زندگی، کار و مبارزه‌ای بین‌المللی گشته است فقط در مقیاس جهانی قابل درک است. خطابه ۱۸۵۰ تأکید میکند که: "وظیفه و نفع ما در این است که انقلاب را تداوم بخشیم تا زمانیکه تمام طبقات کم و بیش دارا از قدرت به زیر کشیده شوند، تا زمانیکه پرولتاریا قدرت علنی را کسب کند، و نه فقط در يك کشور بلکه در تمام کشورهای تعیین کننده جهان، اجتماع کارگران آنقدر پیشرفت کرده باشد که بتواند در این کشورها رقابت میان کارگران را حذف و نیروهای تولیدی تعیین کننده را در دست کارگران دنیا متمرکز سازد." قبل از توضیح بیشتر باید گفت که در اینجا منظور "برنامه واحد جهانی" است که انترناسیونال اینین بعدها بعنوان وظیفه در مقابل خود قرار داد.

برای حزب واحد جهانی

طبقه کارگریك برنامه بین‌المللی داشت. پس میبایست دارای يك سازمان

بین‌المللی نیز میباید پیروی که ما میخواستیم نمایان سازیم، تاریخ جنبش کمونیستی است که با ماتیفست شروع می‌گردد و نشان میدهد که سازمانهایی که پرولتاریا پی در پی در اختیار گرفت هر بار خصلتی بیش از پیش بین‌المللی یافته، نه فقط در محتوی (که قبلاً تحقق یافته بود) بلکه در شکل، بدین معنا که آنها میبایست بیش از پیش متمرکز و متضبط گشته و هر روز کمتر از قبل برای بخشهای ملی استقلال قائل شوند.

اساساً اتحادیه سراسری کمونیستها پیشقراول پراقتخار و با شکوه حزب بین‌المللی بود. اتحادیه بسعت اعضایش را از ملیتهای گوناگون جمع کرده و بر کارت عضویشان این شعار قدیمی را توشه "تمام انسانها برادر هستند" شعاری که حد اقل به بیست زبان ترجمه شده بود هرچند بقول انگلس "اینجا و آنجا غلطهایی تیز داشت" ولی اتحادیه ریشه‌اش بطور واقعی از طبقه کارگر آلمان بود. معدنک شورای عمومی روابط گسترده‌ای با جارتیستهای چپ انگلستان داشت بقول مارکس "این حزب کارگری انقلابی مستقل" و همچنین با انقلابیون فرانسه "حزب واقعی کارگری به رهبری پلانکی" علاوه لیک با پشت سر گذاشتن شکل اجتماع مخفی و متحد "لااقل در موقعیتهای عادی" بصورت یک "انجمن تبلیغاتی ساده" درآمده و علیرغم تلاش برای تجدید سازمان در ۱۸۵۰ نتوانست یک سال زمان واقعی سیاسی مبارزه کرد.

انحلال آن در ۱۸۵۲ در لحظه‌ای که ضد انقلاب هیچ امکانی جز تجدید سازمان مخفی برایش نگذاشته بود، چه در رابطه با برنامه اقتصادی و چه در رابطه با برنامه سیاسی در کشورهای مختلف بمعنای پایان حیات سازمان کارگران نبود، بنحویکه نقش آن به تجمع دوباره تمام سازمانهای طبقاتی تبدیل شد (در زمانیکه چنین کاری به معنای رو در رو قرار گرفتن قهرآمیز یا دولت بود) یزای این که بتواند در پرتو میازه مشترک تئوری و عمل را واحد گردانیده و با از بین بردن اختلاف میان مبارزه اقتصادی و سیاسی از اولی اهرمی برای دومی بسازد و به این وسیله اختلافات ملی میان سازمانهای پیشین را از بین ببرد. اینچنین است که اساسنامه‌های انجمن بین‌المللی کارگران (که ۵۶ سال بعد انترناسیونال

کمونیست تأمیده شد) با صدای رسا اعلام میکند که "رهایی بهیچ وجه مسئله محلی یا ملی نیست بلکه مسئله‌ای است اجتماعی که شامل تمام کشورهای میشود که نظام اجتماعی توین در آن وجود دارد و انحلال آن وابسته است به همکاری نظری و عملی پیشرفته‌ترین کشورها و بازسازی فعلی جنبش کارگری در کشورهای صنعتی اروپا، از یک طرف در ما امیدهای جدیدی را نومیانگیزد و از طرف دیگر به ما هشدار میدهد که اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم و ما را به هماهنگی بلاواسطه جنبش قرا میخواند، چیزی که تا بحال از پیوستگی برخوردار نبوده است" انترناسیونال دوم که در سال ۱۸۸۹ بوجود آمده، بعنوان ارگان بین‌المللی هماهنگی عمل بخشهای گوناگون ملی تشکیل شد که از پیش دارای برنامه و سنن خود بودند مانند حزب سوسیال دمکرات آلمان، احزاب متعدد در فرانسه که بعدها اس.ا.ف.ای.د. را بوجود آوردند و همینطور سازمانهای متعدد تقریباً تمام کشورهای سرمایه‌داری. اپورتونیستی که در انترناسیونال دوم توسعه یافت بعدها گرایشات گریز از مرکز را در قلب خود تقویت نمود تا بتواند با دادن عملکرد قدراتیو به حزب آنرا از هماهنگی عمل و تاکتیک در سطح بین‌المللی باز دارد. ورشکستگی سوسیال دمکراسی در ۱۹۱۴ زمانیکه اکثریت زیادی از بخشهای ملی به سوسیال میهن پرستی در افتاده بودند، باعث شد تا این جریان اپورتونیستی بخشهای گوناگون انترناسیونال را در پشت دولتهای خود قرار داده و از آنجا که این دولتهای بورژوا در بین خود رقابت داشتند، چنین صف پندی موجب عدم تمرکز انترناسیونال یا بهتر بگوئیم موجب تمرکز آنها بر علیه انقلاب گشت. همکاری ساده لوحانه جناحها تحت ضربات کمون پاریس از هم پاشید، کمونی که از تولد تا سقوط خود اصول مارکسیسم را در تمام جهت تأیید میکرد و از آن پس هرگونه نظم مشترک بورژوا با پرودونیهها و آتارشیستها را غیر ممکن میساخت همانطور که مارکس در نقد برنامه کوتا میگوید: "این اولین اقدام برای تجهیز نمودن طبقه کارگر به یک ارگان مرکزی بود. اقدامی که با قوه محرکه‌ای که ایجاد کرد باعث اثرات طولانی گشت، اما این اقدام با اولین شکل تاریخی خود نمیتوانست بعد از شکست کمون پاریس مدتی طولانی ادامه یابد."

انترناسیونال سوم با گرد هم آمی جریاناتی بوجود آمد که بر علیه خیانت
فرمیستی مبارزه کرده و خواهان تبدیل جنک امپریالیستی به جنک داخلی بودند
بنا بر این میبایست يك برنامه بین المللی واحد را به تمام بخشهای خود ارائه
میکرد. بخشهایی که همراه با سنن مبارزاتی خود از جریانات چپ انترناسیونال
۲ برخاسته بودند البته باید به آنها بخشهای متعددی را که در تمام قارهها
و بویژه در کشورهای " پیشرفته" بوجود آمده بودند افزود.

گرایش انترناسیونال کمونیست بسمت يك " حزب کمونیست بین الملل" واقعی
(مطابق اصطلاح رئیس آن زیتویف) علیرغم کوشش بلشویکها و پشتیبانی "چپ
کمونیست ایتالیا" از آنها به شکست انجامید. این شکست ناشی از گرایش خود
مختار بویژه، احزاب غربی، فرانسه و آلمان بود. این احزاب با تکیه بر این امر
که بر سر تاکتیک انقلاب در کشورهای پیشرفته بحث وجود دارد (در زمان تروتسک
تنها مآندن انقلاب روسیه و فروکش انقلاب در اروپا) هدفشان راندن انترناسیونال
و بلشویکها به تاکتیکهایی بود که حدود غیر مشخص آن بتواند راه را برای هر
نوع تغییر اپورتونیستی از آن باز گذارد و بدینوسیله اهرمی در دست سرمایه
داری باشد تا حزب را از جوهر آن نهی گرداند. زمانیکه در ۱۹۴۲ استالین
با معامله با روزولت در ازای چند هواپیما انترناسیونال را منحل کرد و این
معامله فریبکارانه که تحت نام مبارزات دمکراتیک و میهن پرستی انجام یافت
بقیمت جان دهها میلیون پرولتر برای نجات سرمایه داری تحقق یافت، مدتها
بود که باقیاننده حزب از آن بیرون رانده شده بودند.

امروزه سازمان نوین انترناسیونال حزب بدون بریدن کامل از هر نوع خود
مختاری، قدرالیم و بدیهه گوئیهای ملی، نمیتواند تجدید بنا گردد. و این
امر زمانی میسر است که حزب قبل از هر چیز بر اصول و برنامه دست نخورده انتر-
ناسیونال لنین متکی باشد. این امر شدنی است چرا که جنبش کمونیستی توان آنرا
دارد که در سطح جهانی يك سری از قواعد تاکتیکی و سازمانی را که تجربیات
تروتسک جنبش پرولتاریا در سالهای ۲۷ - ۱۹۱۹ صحت آن را تأیید کرده، به
کار گیرد. همانطور که بلشویکها برای مشخص کردن حدود قواعد تاکتیک در کشورهای

"عقب مانده" احتیاج به ابداع نداشتند، "چپ کمونیست ایتالیا" نیز برای
کشورهای دمکراسی کهن دیروز و "پیشرفته" امروز احتیاجی به ابداع ندارد. تنها
مسئله برای حزب در هر دو مورد فوق، مستحکم کردن بیش از پیش قواعد آن میباشد
چرا که زایمان جامعه باردار کوتی از دامهای به مراتب سخت تری گذر میکند.
بعلاوه مسئلهای که در سطح بین المللی برای حزب مطرح است نمیتواند ادغام
جریانهایی باشد که از سنت اصیل کمونیستی مارکسیستی دفاع میکنند زیرا که
فقط حزب بیرون آمده از "چپ کمونیست ایتالیا" است که دفاع از برنامه، تئوری،
اصول، هنجارهای تاکتیکی و سازمانی برگزیده شده در پرتو روشنائی تاریخ و در
مصاف با ضد انقلاب برعهده دارد. یعنی دفاع از گنجینه تئوریک اصیل برآمد
انقلابی طبقه. پس آن شانس تاریخی را که نباید امروزه از دست داد مبتنی است
بر ایجاد شبکه‌ای بین المللی و متمرکز از حزب برای پایه و زیر پرچم مارکسیسم
اصیل.

ما از مشکلات چنین اقدامی آگاه هستیم. اما فکر نمیکنیم که این مشکلات بتوانند
مانعی بوجود آورند. قبل از هر چیز این امر وجود دارد که اگر چه تمام جریانهای
سنتی مارکسیسم به استثنای "چپ کمونیست" محو گشتند، این بدان معنی نیست
که در آینده گروههای انقلابی نتوانند، اینجا و آنجا، و تا حدودی، لااقل
در سبایی را که ما از پیروزیهای عظیم و شکستهای قهرمانانه طبقه کارگر کسب
کرده ایم از آن خود سازند. این امر نیز وجود دارد که بالاخره در زمانی مسئله
ادغام نیروهایی یا مشأهای متفاوت در سازمان بین المللی متمرکز حزب مطرح
خواهد شد. حتی ما به این امر آگاه هستیم که دیر یا زود این مسئله در جریان
بالا گرفتن انقلاب عنوان خواهد شد. موضع ما در این مورد چنین است که
نراشد ادغام یا این " پیوند" بر روی ساقه جریان ما، در صورتی در آیتسده
احتمال موفقیت بیشتر دارد که امروز عضویت عمومی بر پایه شبکه بین المللی حزب و
حول برنامه آن برای تضمین حد اکثر هماهنگی صورت پذیرد. این یگانه شرط
ضروری است که نیروهای جدید خواهند توانست بر پایه آن هر چه سریعتر
و کاملتر، با این گنجینه تئوریک جمعی همسو گردند. اگر حزب جهانی فردا میخواهد

شایستگی و وظیفه تاریخی خویش را ایفا کند، ناپیستی در این مورد هیچگونه کوتاهی و سازشی انجام ندهد.

مسئله حساستری که مطرح است کار مشترک یا همخوانی کامل در حزب واحد است. بعد از پنجاه سال فساد و خوره سوسیال - شونیستی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری که کمونیسم انقلابی را تحت انقیاد نیازهای امپریالیسم در آورده است، اتحاد پرولتری کشورهای تحت سلطه با پرولترهای کشورهای سلطه گر، در یک بلوک واحد امری است ضروری برای پیروزی انقلاب کمونیستی. ما میدانیم که انجام این اتحاد مستلزم مبارزه بی‌امان در کشورهای سلطه گر، بر علیه شیادی و ددمشی امپریالیستها، بر علیه روحیه برتری طلبی ملل و نژادی است که بورژواها و نوکرانشان در بین صفوف کارگران این کشورها می‌پروورانند. می‌باشد ما بر این امر نیز واقفیم که در همان زمان که پرولتاریای کشورهای متروپل می‌بوت از شکست تاریخی بوسیله مخدر پاسیفیسم، شونیسم و دمکراتیسم تضعیف گشته بودند، برادران طبقه‌تیشان در کشورهای تحت سلطه به تنهایی بر علیه امپریالیسم در حال مبارزه بودند. اینان همانطور که نشان داده‌اند، خواهند توانست با گزینه والای انقلابی و با درک از این وظیفه بین‌المللی در تهیه وسیله ضروری و بین‌المللی واحد و متمرکز برای پیروزی کمونیسم گم بردارند. طبقه کارگر برای پیروزی بر بورژوازی که تحت تأثیر امپریالیسم، امروزه نسبت به اوائل قرن پیش از پیش متمرکز شده است، باید خود را در مقیاس بین‌المللی هرچه متمرکز تر کرده و با اتکا بر منافع مشترک و حول برنامه‌های واحد و پرچمی مستقل گرد آید.

در زمانیکه مسائل تضاد جمعی نوین در هر لحظه تعلم توحی جهان را بهم می‌پیوندند آیا وجود وسیله‌ای که بتواند قلب کارگران انقلابی جهان را هم آهنگ به طپش اندازد غیر ممکن است؟! بزاری که در گذشته بوسیله لیک کمونیست در راه این هدف درخشید، زین پس این هدف والا در دسترس است. برای رسیدن به آن دست یکار شویم.

پیروزی ضد انقلاب استالینی در روسیه از سالهای ۱۹۲۵ به بعد و گسترش سرکوب شوم امپریالیستی نتایجی به همراه آورد که مهمترین و غم انگیزترین آنها عبارت بود از فروپاشی حزب انقلابی جهانی، این فروپاشی بمعنای محروم ساختن پرولتاریا از سلاح ضروری در مبارزه سیاسی طبقاتی آن بود. بدین ترتیب بورژوازی و امپریالیسم موفق شدند پرولتاریا را حدود پنجاه سال از ارگان برنامه‌ای و سیاسی ضروری در نبرد طبقاتی جدا سازند.

به منظور جلوگیری از ادغام ضروری جنبش کارگری و سازمان حقیقتاً انقلابی کمونیستی، نیروهای امپریالیستی و بورژوازی مدلهای باصطلاح سوسیالیسم روسی و چینی را سوسیالیسم قلمداد کرده (که در پشت ماسک سوسیالیسم دولتهای بورژوازی و سرمایه داری را پنهان دارند) و احزاب استالینی در قدرت را به عنوان بهترین تصویر مارکسیسم جلوه می‌دهند. هدف از این قلمداد واژگونه و جعلی چیزی نیست مگر منحرف کردن جنبش کارگری جهانی و جلوگیری از برآمد شالوده سیاسی، برنامه‌ای و سازمانی روشن و مؤثر مبارزه‌رهای بخش طبقه.

بدین سبب، حزب ما (و جریان چپ کمونیست ایتالیا که وابسته بدان است) همواره و از ابتدا بر علیه مواضع ضد انقلابی چون تئوری "سوسیالیسم در یک کشور"، همسانی میان سوسیالیسم و کارمزدی، سوسیالیسم و تولید کالایی، انقلاب مرحله‌ای، همکاری میان جناحهای باصطلاح مترقی بورژوازی و پرولتاریا (که در چهارچوب جنبه خلقی ضد فاشیستی و یا ضد امپریالیستی، پرولتاریا استقلال سازمانی خود را از دست می‌دهد) مبارزه کرده است. این مواضع کاملاً غلط امروزه بوسیله تمام احزابی که خود را وابسته به استالینیسم، مائوئیسم یا طرفدار آلبانی می‌دانند دفاع می‌شود. حزب ما همواره با این مواضع که در مقابل منافع و استقلال سیاسی پرولتاریا قرار می‌گیرند مبارزه کرده و همواره خواهد کرد. زیرا این مواضع مانعی است بر سر راه انقلاب کمونیست جهانی.

مهد الك حزب ما در مقابل تمام جریانات تروتسکیست که آلترناتیوی غلط در مقابل استالینیسم ارائه میدهند نیز موضعی قاطع دارد. اگرچه تروتسکی بعنوان یار وفادار لنین در انقلاب اکتبر و در جریان جنگ داخلی (۱۹۲۱-۱۹۱۸) با پافشاری از موضعی انترناسیونالیستی و بلشویکی واکش نشان داد. اگرچه او شایستگی مبارزه شجاعانه با تئوری ضد انقلابی استالین "سوسیالیسم در یک کشور" را داشت، معذالك او به دفاع از تزه‌های غلطی پرداخت (مانند اعتقاد به وجود روابط مالکیت سوسیالیستی در روسیه زمان استالین، امکان ساختن یک حزب انقلابی از طریق امتزاج جریانهای سیاسی متفاوت) این اشتباهات امکان ارزیابی از دامنه ضد انقلاب استالینی را از او سلب میکرد و مانع میشد که او بتواند پایه‌های برنامه‌ای کامل اصول کمونیسم انقلابی را پیگیری کند. ولی این حقیقت را نمیتوان نادیده گرفت که علیرغم اشتباهاتش تروتسکی تا زمانیکه در ۱۹۴۰، در مکزیکو، بدستور استالین وحشیانه به قتل رسید، لااقل شایستگی ادامه مبارزه را داشت و به همین دلیل او یکی از رهروان انقلاب کارگری جهانی میباشد.

اما جریانهای تروتسکیست فقط با اتکاء به ناپیگیریها و مواضع غلط تروتسکی و با عدم اطلاع مشعشعانه از جنبه‌های واقعی انقلاب و سهم او در مبارزه کمونیستی (مانند "تروریسم و کمونیسم") شکل یافته‌اند. این موضوع جریانات تروتسکیست را به سطحی‌ترین و بی‌مایه‌ترین دنباله‌رویها از تمام نیروهای سیاسی و سندیکایی رفرمیسم و اپورتونیسم کشانده است. بدین خاطر، و برخلاف تروتسکی جریانات گوناگون تروتسکیست هیچگونه جنبه انقلابی کمونیستی نداشته و توانایی انجام سهمی در سازماندهی انقلابی پرولتاریای جهانی به گرد ارگان ضروری مبارزه‌اش ندارند. این ارگان همانا حزب طبقاتی بین‌الملل میباشد.

چپ ایتالیا جریانی است مارکسیست و انقلابی که قبل از جنگ اول جهانی در دل حزب سوسیالیست ایتالیا، رشد یافت. حتی قبل از اینکه ارتباطی قطعی میان این جریان و بلشویکها برقرار گردد. برخلاف مواضع تروتسکی قبل از انقلاب اکتبر، مواضع چپ ایتالیا با مواضع بلشویکها همسویی داشت. مسایل استراتژیک

اساسی که چپ ایتالیا و بلشویکها در باره اش مواضعی هماهنگ داشتند عبارت بود از: مبارزه بر علیه آنارشیسم و رفرمیسم، اعلام شکست گرای انقلابی در برابر جنگ امپریالیستی و تبدیل این جنگ به جنگ داخلی انقلابی برای تسخیر قدرت و در هم شکستن دولت بورژوازی، افشای سانتریسم در تمام اشکالش که سعی در جلوگیری از جدایی با احزاب انترناسیونال دوم داشت. احزابی که تحت پوشش استدلال عوام فریبانه و دروغین "وحدت" جنبش کارگری دستخوش خوره سوسیال رفرمیست و سوسیال میهن پرستی بودند، در صورتیکه اپورتونیسم مشخصا بمعنای انشعاب از صفوف پرولتاریا که به وسیله قوانین و عمل پارلمانی بورژوازی، پرولتاریا را به انقیاد درمیآورد.

در کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا که در ژانویه ۱۹۲۱ در لیورن برگزار شد جناح چپ حزب کمونیست ایتالیا را پایه گذاری نمود و آنرا تا فوریه ۱۹۲۳ رهبری کرد. یعنی تا زمان دستگیری رهبران حزب بوسیله رژیم فاشیستی موسولینی. اما چپ کار خود را در بطن انترناسیونال کمونیست ادامه داد که با آن در مورد طرح برنامه و اصول همسویی داشت. چپ ایتالیا برای پیشگیری از انحطاط اپورتونیستی تلاش میکرد حدود دقیق سازمانی و روشهای تاکتیکی انترناسیونال را مشخص کند. در ۱۹۲۶ این انحطاط دیگر تنها یک احتمال خطرناک نبود بلکه بصورت یک واقعیت دردناک درآمد. بود که بعدها چپ ایتالیا میبایست ترازنامه پویایی از آن بدست دهد و آنرا در اختیار ما مبارزان جوان کارگری و حزبی قرار دهد که امروزه مدافع و ادامه دهنده مبارزه درخشان آن میباشد.

در تمام سالهای سخت ضد انقلاب استالینی که برای جنبش کارگری و کمونیستی همه چیز از دست رفته بنظر میرسید، میتوان گفت که بوسیله وابستگی شدیدش به اصول کمونیسم، با تزلزل ناپذیری آهنین، با روشنگری مارکسیستی درباره ارزیابی های تاریخی مربوط به روند تک قدرتی دمکراسی بورژوازی، درباره موقعیت کاهش یافته سیاسی و فیزیکی پرولتاریا و در نتیجه درباره چشم اندازها و شرایط برآمد انقلابی، این چپ ایتالیا بود که بصورت تداوم بلشویسم و بعنوان احیای کامل مارکسیسم و مبارزه بی وقفه بر علیه تمام اشکال رفرمیسم خود را نشان داد.

برچنین پایه‌ای از دست‌آورد‌های باقیمانده در تترهای چپ در سال‌های ۲۶-۱۹۲۰ و در ترازنامه سال‌های بعد بود که حزب کوچک ما ابتدا در ایتالیا پنا
شد و سپس شبکه سازمانی خود را گسترش داده و امروزه بیش از پیش جنبه بین-
المللی بخود میگیرد.

حزب ما هرچقدر هم امروزه کوچک باشد (و این در تاریخ جنبش کارگری بین-
المللی اولین بار نیست که انقلابیون با چنین وضعیتی روبرو میشوند که صدایشان
شنونده زیادی ندارد) بخود میبالد که ادامه دهنده خطی باشد که از مانیفست
کمونیست ۱۹۴۸ شروع شده و تا سال‌های پرافتخار انترناسیونال لنین ادامه
مییابد.

برخلاف تمام کسانی که به بهانه روزمره گرداندن مارکسیسم انقلابی، آنرا
ناقص کرده و به آن خیانت میکنند، حزب ما با پافشاری تمام از تمامیت برنامه
کمونیسم دفاع میکند. مارکسیسم سلاح تئوریک پرولتاریا است که بر علیه بردگی
سرمایه داری و برای برپایی جامعه بی طبقه، جامعه کمونیستی، مبارزه میکند.
مادام که سرمایه داری برپاست، بشکل خصوصی، دولتی یا خودگردان، هیچ چیز
روزمره تراز سازمان یابی و مبارزه برای درهم شکستن آن نمیباشد. مادام که
مبارزه بر علیه سرمایه داری و برپایی جامعه کمونیستی در دستور روز قرار دارد،
مارکسیسم از روزمره بودن داغی برخوردار است.

مارکسیسم نظریه انقلابی‌ای است که شرایط تاریخی رهایی پرولتاریا را متبلور
میسازد. مارکسیسم ثابت میکند که سقوط سرمایه داری اجتناب ناپذیر است و راهی
را که باید پرولتاریا برای پایان بخشیدن به دنیای پلید سرمایه بپیماید روشن
میسازد.

برای تضمین گذار به جامعه بی طبقه و به این اعتبار، بدون استثمار و بدون
سرکوب، جامعه بورژوازی نمیتواند اصلاح گردد. بلکه باید از بیخ و بن واژگون شود.
ادغام رشد یابنده تمام اقتصادهای ملی در بازار جهانی، پدیده مهاجرت‌های
کارگری و درهم آمیختن ملیتهای گوناگون در تمام قاره‌ها به اضافه اتحاد مقدس
بین‌المللی دولتهای بورژوازی برای جلوگیری از انفجارهای اجتماعی، نشان میدهد

که سرمایه داری و به اعتبار آن، شرایط استثمار طبقه کارگر، خصلتی بین‌المللی
دارند.

بنا بر این مبارزه پرولتاریا، سازمان آن، و جامعه کمونیستی که از مبارزه تاریخی
پرولتاریا سر برآورد فقط میتواند جنبه بین‌المللی داشته باشد. چنین است
بنیان مادی "انترناسیونالیسم پرولتری" که ما مطالبه میکنیم و حزب ما در تمام
نمودهای حیاتش آنرا تحقق بخشیده است.

دولت بورژوازی نمیتواند دمکراتیزه شود بلکه باید با خشونت تمام بوسیله
پرولتاریای شورانگیز تخریب گردد. تبدیل جامعه در مسیر کمونیستی نمیتواند
تحقق یابد مگر با برپایی دیکتاتوری پرولتاریا که به نحوی استبدادی در روابط
تولیدی و تولید دخالت کرده و برای لغو استثمار طبقاتی نمایندگان این استثمار
را تا زمانیکه اجتماع وجود دارند، از پناه قانون بیرون میراند.

اما تمام این وظایف، خیزش مسلحانه، درهم شکستن دولت بورژوازی، برپایی
دیکتاتوری پرولتاریا و تبدیل اقتصادی و اجتماعی جامعه بمنظور تضمین فرا رسیدن
کمونیسم، نمیتوانند انجام پذیرند مگر اینکه پرولتاریا تحت رهبری انحصاری حزب
طبقاتی و انقلابی خود سازمان یابد، حزب کمونیست جهانی بنا شده بر پایه
کمونیسم انقلابی مارکس ولنین و فقط چنین حزبی میتواند وحدت در هدف، اراده
و عمل را که طبقه برای پیروزی به آن احتیاج دارد در اختیارش قرار دهد.

چنین برنامه روشن و برائی است که حزب کمونیست بین‌الملل از آن دفاع نموده
و در صدد تحقق آن است. تمام انقلابیون صادقی که از مردم فریبی، طغرفه رفتنها،
نیمه اقدامات، سازشهای خیانت‌بار که مبتنی است بر میادله آینده پرولتاریا بخاطر
اقداماتی جمعی در جهت فریبکارانه ساختن تسلط بورژوازی، نفرت دارند در
برنامه حزب خود را بازمی یابند.

اما حزب ما یک سازمان بسته در برج عاج نمیباشد. حزب ما معتقد است که
تبلیغ ساده عام اصولش به تنهایی برای برنامه‌اش کافی نمیباشد. حزب ما مصرا از
مارکسیسم دفاع کرده و با تلاشهای وسیع آنرا بویژه در میان پیشاهنگان کارگری
و جوانان مبارز ترویج مینماید. و با جذب افراد، عضویت اعضای جدید و تشکّل

آنان در یک بافت ارگانیک بیشترین هماهنگی را در اراده و عمل بوجود می‌آورد. اما حزب ما از مبارزینی تشکیل شده که در هر جا که طبقه در خود زندگی میکند، می‌زنند. حزب برای این باور است که باید در تمام اشکال مقاومت طبقه کارگر و توده‌های استثمار شده و تحت اشکال گوناگون ستم و سرکوب قرار گرفته، شرکت کند و این نه فقط بمنظور در آمیختن این مقاومت با کمونیسم انقلابی که بوسیله حزب طبقاتی و پیشاهنگان جنبش کارگری تجسم یافته، بلکه برای توسعه و تقویت حزب از یکسو و دادن حد اکثر امکان رشد به جنبش کارگری از سوی دیگر تا این جنبش بتواند بر بنیانهای طبقاتی درست و بدور از نفوذ فلج‌کننده ایدئولوژیها و اعمال سازمانهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی رشد یابد.

نکات اساسی برنامه

در اینجا ما اصول پایه‌ای مارکسیسم انقلابی را که در برنامه حزب گنجانده شده‌اند می‌آوریم تا کمکی باشد برای خوانندگان و علاقمندان که بتوانند بهتر با مواضع ما آشنا شده و ما را بهتر بشناسند.

(۱) تضادی فزاینده میان نیروهای تولیدی و روابط تولید در جامعه سرمایه داری کنونی رو به رشد است، که موجب برخورد منافع و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی غالب گشته است.

(۲) روابط تولیدی کمونی بوسیله قدرت دولت بورژوازی حراست میگردد. شکل نظام و استفاده از مکراسی انتخاباتی هر چه که باشد، دولت بورژوازی همواره ارگان دفاع از منافع طبقه سرمایه دار را تشکیل میدهد.

(۳) پرولتاریا بدون اعمال قهر بر علیه قدرت بورژوازی، نمیتواند نظام روابط سرمایه داری تولید را که منشاء استثمار است، درهم بشکند و تغییر دهد.

(۴) ارگان ضروری مبارزه انقلابی پرولتاریا حزب طبقاتی است. حزب کمونیست با گرد آوردن پیشرفته‌ترین و با عزمترین بخش پرولتاریا در بطن خود، تلاشهای

توده‌های زحمتکش را یگانه ساخته و آنها را رهبری میکند تا از سطح مبارزه روزانه برای منافع جزئی و نتایج فرعی به سوی مبارزه کلی برای رهایی انقلابی پرولتاریا پیش‌روند. وظیفه حزب عبارتست از ترویج تئوری انقلابی در میان توده‌ها، سازماندهی ابزار مادی فعالیت، رهبری طبقه زحمتکش در توسعه مبارزه با برقرار ساختن تداوم تاریخی و وحدت بین‌المللی جنبش.

(۵) پس از سرنگونی قدرت سرمایه‌داری، پرولتاریا بدون درهم شکستن دستگاه دولتی کهنه و برپایی دیکتاتوری ویژه خویش نمیتواند سازمان یابد. یعنی با محروم ساختن بورژوازی و اعضای طبقه بورژوا از هرگونه حقی و هرگونه عمل سیاسی مادام که اجتماعات وجود دارند. و با بنای ارگانهای رژیم نوین بر پایه تنها طبقه تولید کننده. حزب کمونیست که ویژگی برنامه‌های آن مبتنی است بر تحقق این هدف اساسی، بدون هیچ شریکی نشانگره سازماندهنده و رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا میباشد. دفاع ضروری از دولت پرولتاریایی بر علیه تمام اقدامات ضد انقلابی نمیتواند تضمین گردد مگر با گرفتن هرگونه ابزار تهییجی و تبلیغی سیاسی از بورژوازی و احزاب دشمن دیکتاتوری پرولتاریا و با مجهز ساختن پرولتاریا به سازمانی مسلح به منظور عقب راندن هرگونه حمله داخلی یا خارجی.

(۶) تنها نیروی دولت پرولتری خواهد توانست منظمًا با انجام تمام اقدامات بی در پی که جایگزینی نظام سرمایه‌داری را با اداره دستجمعی تولید و توزیع تضمین میسازد، در روابط اقتصاد اجتماعی دخالت کند.

(۷) این دگرگونی اقتصاد و در نتیجه دگرگونی تمام پوششهای زندگی اجتماعی موجب حذف تدریجی ضرورت دولت سیاسی خواهد گشت. دستگاه دولتی کم کم به اداره خردمندانه پوششهای انسانی کاهش مییابد.

از شورای مرکزی به اتحادیه سراسری کونیستها مارس ۱۸۵۰
برادران! لیک در طی دو سال انقلابی ۴۹ - ۱۸۴۸ بطور مضاعفی
تثبیت گشته است. اعضای آن در همه جا فعالانه در جنبش شرکت جستند
در مطبوعات، سنگرهای خیابانی، میدانهای نبرد، آنها همیشه در اولین
رده تنها طبقه واقعا انقلابی پرولتاریا قرار داشته اند. اما لیک بصورت
دیگری نیز تثبیت گشته است: برداشت لیک از جنبش، همانگونه که
در بخشنامه های کنگره های شورای مرکزی در ۱۸۴۷ و در مانیفست آمده
بعنوان یگانه حقیقت بازتاب یافت، تمام آرزوهای فرموله شده در این اسناد
کاملا تحقق یافت. درک لیک از سازمان اجتماعی کونی، که لیک آنرا سابقا
بصورت مخفیانه ترویج میداد، اکنون بوسیله همه مورد بحث قرار گرفته
و در مکانهای عمومی مطرح میشود. (ولی) در عین حال سازمان قدیمی
و محکم لیک به نحو قابل ملاحظه ای رها گشته است. بسیاری از اعضا که
مستقما در جنبش انقلابی دست داشتند گمان بردند که زمان اجتماعات
مخفی سپری گشته و کار علنی به تنهایی کافی است. تعدادی از دوایر
و بخشها روابط خود را با شورای مرکزی سست کرده و کاهش داده اند. در
زمینیکه حزب دمکرات، حزب خرده بورژوازی، بین از پیش در آلمان سازمان
میافت، حزب کارگری تنها ارتباط محکم خود را از دست میداد و (یا) حد
اکثر در بعضی نواحی سازمانش را در راه اهداف محلی حفظ میکرد و
همین دلیل است که در جنبش عمومی، کاملا تحت تسلط و رهبری دمکراتهای
خرده بورژوا قرار گرفته است. باید به چنین وضعی پایان داده و استقلال
کارگران را دوباره برقرار نمود. شورای مرکزی این ضرورت را درک کرده است.
به همین دلیل از زمستان ۴۹ - ۱۸۴۸ ژوزف لیک ()
را برای تجدید سازمان لیک به آلمان فرستاد. با این وجود مأموریت

نتیجه ای طولانی در بر نداشت، از یکسو کارگران آلمان هنوز به اندازه
کافی تجربه کسب نکرده بودند، و از سوی دیگر فعالیت مل با شورش ماه
مه گذشته قطع شد. مل تفنگ برداشته و وارد ارتش باد - بالاتینا ()
شد و در ۱۹ ژوئیه در نبرد مورک ()

از پای افتاد. با از دست دادن اولیک یکی از قدیمی ترین و فعالترین، و
مطمئنترین اعضایش را از دست داد. کسی که در تمام شوراها مرکزی و در
تمام کنگره ها فعالیت کرده و مأموریت های موفقیت آمیزی انجام داده بود.
بعد از شکست احزاب انقلابی آلمان و فرانسه، در ژوئیه ۱۸۴۹ تقریبا تمام
اعضای شورای مرکزی در لندن یکدیگر را یافته، با نیروهای جدید انقلابی
تکمیل شده و با عزمی دوباره تجدید سازمان لیک را دنبال کردند.

تجدید سازمان نمیتواند بدون یک فرستاده انجام گیرد و برای شورای
مرکزی اهمیت بسیار دارد که فرستاده مشخصا در این لحظه که انقلاب قریب
الوقوع است حرکت کند. حزب کارگری اگر نمیخواهد یکبار دیگر مانند ۱۸۴۸
دنباله رو بورژوازی و مورد استفاده آن قرار گیرد، در این زمان نیاز دارد که
خود را با حداکثر توافق و سازماندهی عرضه کند.

برادران! ما پیش از این در ۱۸۴۸ به شما گفتیم که بورژواهای لیبرال
آلمان میروند که قدرت را بدست گیرند و بلافاصله نفوذشان را بر علیه
کارگران بکار برند. دیدید که این امر چگونه انجام پذیرفت. این در حقیقت
بورژواها بودند که بعد از تلاطم های مارس ۱۸۴۸ بلافاصله قدرت را کسب
کرده و از آن برای عقب راندن کارگران، متحدین دیروزشان استفاده کردند
و کارگران را به وضع محرومیت گذشته شان برگرداندند. بورژوازی با از هم
پاشیدن انقلاب مارس و فقط در سایه اتحاد با حزب فئودالی بود که به این
هدف دست یافت. بورژوازی بدون اینکه قدرت را به این حزب فئودالی طرفدار
سلطنت مطلقه تسلیم کند، و به لطف تنگدستی های مالی دولت، تضمینهایی
بدست آورد که با آن تمام قدرت را برای تأمین منافعش از آن خود میسازد
و این در صورتی است که جنبش انقلابی بر فرض محال، از حالا جای خود را

به يك تحول به اصطلاح مسالمت آميز دهد . بورژوازی احتیاجی ندارد که ظاهری کریه به خود دهد چرا که تمام اقدامات خشونت آمیزی را که برای حفظ قدرتش بر علیه مردم لازم دارد ، قبلاً ضد انقلاب فتودالی انجام داده است . لیکن تکامل چنین مسیر مسالمت جویانه ای را نمی پیماید . و برعکس انقلابی که این تکامل را سرعت میبخشد ، قریب الوقوع است . خواه این انقلاب بوسیله خیزش مستقل پرولتاریای فرانسه بوجود آید و خواه بوسیله هجوم " اتحاد مقدس " به بابل جدید .

و نقشی را که بورژواهای لیبرال آلمان در ۱۸۴۸ در برابر مردم بازی کردند ، این نقش کاملاً خائنه ، در انقلاب آینده ، به عهده خرده بورژواها میگذرد . دمکرات خواهد بود که فعلاً در اپوزیسیون همان جایی را اشغال میکنند که بورژواهای لیبرال قبل از ۱۸۴۸ بازی میکردند . این حزب ، یعنی حزب دمکراتیک که برای کارگران به مراتب از حزب قدیمی لیبرال خطرناک تر است از سه عنصر تشکیل یافته است .

۱ - پیشروترین فرانسویان بورژوازی بزرگ که خواهان سقوط فوری و کامل فتودالیسم و سلطنت مطلقه میباشند . نمایندگان این گرایش ، مردان برلن هستند که سابق براین ، اتحاد و نفی مالیات را موعظه میکردند .

۲ - خرده بورژواهای دمکرات و مشروطه طلب که در طول جنبش گذشته برقراری يك دولت هم پیمان (کم و بیست) میخواستند آنها تحقق بخشند و بعدها خود آنها برای ایجاد يك امپراطوری آنها دنبال کردند .

۳ - خرده بورژواهای جمهوریخواهی که ایده آلمان جمهوری فدراتیو آلمان از نوع کفدراسیون سوئیس میباشد و امروز برچسب سرخ و سوسیال دمکرات بر خود زده اند ، زیرا که آنها خود را با توهم شیرین حذف ستم سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک ، بورژوازی بزرگ بر بورژوازی کوچک تسلی میبخشند . نمایندگان این فرانسویان عبارت بودند از اعضای کنگره ها و کمیته های دمکراتیک ،

رهبران اجتماعات دمکراتیک و سردبیران روزنامه های دمکراتیک . تمام این فراکسیونها ، بعد از شکستشان نام جمهوریخواه و یاسرخ بر خود نهادند ، درست همانطور که خرده بورژواهای جمهوریخواه در فرانسه امروز خود را سوسیالیست مینامند . در مناطقی ، مانند () و () ، و غیره ، که فرصت تعقیب اهدافشان را در مسیر مشروطه طلبی دارند ، به جمله پردازیهای قدیمی خود اکتفا کرده و در عمل نشان میدهند که اصلاً " عوض نشده اند " . به خودی خود روشن است که این تغییر نام به هیچ وجه رفتار این حزب را در مقابل کارگران تغییر نمیدهد . و فقط حاکی از این است که در حال حاضر این حزب برای رویارویی با بورژوازی متحد سلطنت مطلقه ، بر پرولتاریا تکیه میکند .

حزب خرده بورژوازی دمکراتیک در آلمان بسیار قوی است . نه فقط اکثریت زیادی از بورژواهای ساکن شهرها ، کاسبان ، صنعتگران و صاحبکاران کوچک را در بر میگیرد بلکه همچنین در میان اعضایش میتوان دهقانان و پرولتاریای روستایی را یافت . و این تا زمانی است که پرولتاریای روستا هنوز پایه خود را در میان پرولتاریای مستقل شهرها نیافته است .

موضع حزب کارگری انقلابی در برابر دمکراسی خرده بورژوایی چنین است : حزب کارگری انقلابی دمکراسی خرده بورژوایی را در مبارزه بر علیه فراکسیونی که این دمکراسی سقوط آنها خواهد بود ، همراهی میکند ، و هر کجا که این دمکراسی خرده بورژوایی بخوهد خود را مستقر و مستحکم سازد با او به مبارزه بر میخیزد .

خرده بورژواهای دمکرات نه تنها خواهان برانداختن تمام جامعه به نفع پرولترهای انقلابی نیستند ، بلکه در صد تغییر موقعیت اجتماعی برای سهولت بخشیدن به آن و قابل تحمل گردانیدن حتی الامکان جمعه موجود میباشند . بدین سبب آنها قبل از هر چیز خواهان کاهش هزینه های عمومی از طریق محدود کردن بوروکراسی و بویژه بستن مالیات به مالکین ارضی و بورژواها میباشند . علاوه بر این آنان همچنین خواهان لغو اعمال فشار

سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق ایجاد مؤسسات عمومی اعتباری و اتخاذ قوانینی بر علیه ربا می باشند . بدین وسیله آنها، و به همراه آنها دهقانان قادر میگردند که کمکهای مورد نیاز خود را با شرایط مناسب بجای دریافت از سرمایه داران، از دولت دریافت کنند . و بالاخره آنها خواهان اینند که در همه جا نظام فئودالی کاملاً لغوگشته و نظام مالکیت بورژوازی به روستاها وارد شود .^{۱۰} برای تحقق تمام اینها خرده بورژواها به یک ساختار سیاسی دمکراتیک یا جمهوریخواه نیاز دارند، ساختاریکه برای آنها و برای متحدینشان دهقانان، هم اکثریت و هم یک سازمان منطقه‌ای دمکراتیک را تضمین میکند بدین وسیله کنترل مستقیم مالکیت منطقه‌ای و یک سری از کارها که فعلاً بوسیله بوروکراتها انجام میشود، در اختیار آنها قرار میگیرد .

در مورد قدرت و رشد سریع سرمایه نیز مانع ایجاد میکنند، خواه با محدود ساختن حق واگذاری، خواه با سپردن کارها تا حد امکان به دولت . در مورد کارگران، قبل از هر چیز روشن است که آنها بعد نیز مانند قبل مزد بگیر باقی خواهند ماند، تنها چیزی که خرده بورژواهای دمکرات برای کارگران آرزوی - کنند عبارتست از، حقوق بهتر و هستی مطمئن تر، آنها امیدوارند که با اشتغال جزئی کارگران بوسیله دولت و در سایه اقدامات رفاهی به این ابرفائق آیند . در یک کلام آنها آرزو دارند با تعلق گویی و صدقه دادن تحت ظواهر گوناگون، کارگران را جذب کرده و با قابل تحمل گردانیدن لحظه‌ها و وضعیت کارگران، نیروی انقلابی آنها را در هم بشکنند . مطالبات خلاصه شده در اینجا، بوسیله تمام بخشهای دمکراسی خرده بورژوازی و همزمان ارائه نمی شود و نادر هستند آنهايي که این مطالبات در مجموع برایشان اهداف مشخصی باشد . هر چه افراد و بخشهایی پیشتر میروند، بخش بزرگتری از این مطالبات را از آن خود میلانند و محدود هستند کسانیکه برنامه خود را در این مطالبات می یابند و خیال میکنند که این حد اکثر چیزست که از انقلاب میتوان خواست . اما این مطالبات برای حزب پرولتاریا به هیچ وجه کافی نیست . در حالیکه خرده بورژواهای دمکرات خواهان پایان گرفتن

هرچه سریعتر انقلاب و یا حد اکثر پایان گرفتن آن بعد از تحقق مطالبات بالا هستند، وظیفه ما و بسود ماست که انقلاب را تداوم بخشیم تا زمانیکه تمام طبقات کم و بیش دارا از قدرت به زیر کشیده شده باشند، پرولتاریا قدرت عدلی را کسب کرده باشد، اجتماع پرولتاریا نه فقط در یک کشور بلکه در تمام کشورهای عمده جهان، برای حذف رقابت کارگران و تراکم لاقل نیروهای تو - لیدی تعیین کننده در دست پرولتاریا، به اندازه کافی پیشرفت کرده باشد برای ما مسئله تغییر شکل مالکیت نمیتواند مطرح باشد بلکه منحصراً نابودی آن مطرح خواهد بود . نه پنهان کردن تضادهای طبقاتی بلکه حذف طبقات مطرح خواهد بود . نه بهبود بخشیدن به وضع موجود بلکه از آن جامعهای نوین ساختن مطرح خواهد بود . اینکه در توسعه بعدی انقلاب در آلمان دمکراسی خرده بورژوازی، برای مدت زمانی نفوذ تعیین کننده خواهد داشت کسی در این مورد شك ندارد . مسئله اینست که بدانیم موضع پرولتاریا و مشخصاً موضع لیگ در قبال آن چه خواهد بود :

۱ - تا زمانیکه موقعیت کنونی ادامه دارد یعنی دمکراتهای خرده بورژوا نیز تحت سرکوب هستند .

۲ - در مبارزه انقلابی آینده که برتری را به آنها خواهد داد .

۳ - بعد از این مبارزه و مادام که این برتری دمکراتهای خرده بورژوا بر طبقات شکست خورده و پرولتاریا ادامه خواهد داشت .

۱ : در این برهه، خرده بورژواهای دمکرات که در هر جا سرکوب میشوند عموماً وحدت و آشتی را با پرولتاریا توصیه میکنند، بسوی او دست دراز کرده و در تلاش ایجاد یک حزب بزرگ اپوزیسیون میباشند، حزبی که تمام طیفهای حزب دمکراتیک را در بر میگیرد . بعبارت دیگر آنها میکوشند که کارگران را در یک سازمان حزبی وارد کنند که در آنجا مسائل پیش پا افتاده سوسیال دمکراسی بعنوان پوششی برای منافع خاصشان بکار میروند و در آنجا پیش کشیدن مطالبات مشخص پرولتاریا، به بهانه برهم زدن سازش، ممنوع است . چنین سازشی منحصراً به نفع خرده بورژواهای دمکرات و کاملاً به ضرر پرولتاریا میباشد .

پرولتاریا موضع مستقل خویش را که با آن همه زحمت کسب کرده بطور کلی از دست می‌دهد و تا سطح زائده‌ای ساده از دمکراسی بورژوازی رسمی سقوط می‌کند این اتحاد باید با قاطعانه‌ترین صورت کنار زده شود. کارگران، و بویژه لیگ، عوض اینکه یکبار دیگر مانند بازیچه دمکراتهای بورژوازی اعتبار گردند، باید جدا از دمکراتهای رسمی به ایجاد یک سازمان مستقل، مخفی و علنی حزب کارگری بپردازند و از هر بخشی (مرکز و هسته تجمعات کارگری را بجزود آورند جائیکه موضع و منافع پرولتاریا مستقل از تأثیرات بورژوازی مورد بحث قرار میگیرد. دمکراتهای برسولو (در ارگان‌های (شدیداً به کارگرانی که سوسیالیست-تشان میخوانند و در سازمانهای مستقل گرد آمده‌اند حمله می‌کنند، این نشان می‌دهد که دمکراتهای بورژوازی تا چه اندازه اتحاد با پرولتاریا را که از حقوق و قدرتی برابر با خودشان برخوردار باشند، جدی میگیرند. اگر مسئله پرداختن به مبارزه بر علیه حریفی مشترک است، اصلاً نیازی به وحدت خاص در میان نیست. از هنگامیکه باید بر علیه چنین حریفی مبارزه کرد اهداف طرفین بصورت لحظه‌ای بر هم منطبق میشوند، همانطور که تا کون چنین بوده است، این اتحاد پیش‌بینی شده برای مبارزه خود بخود برقرار میگردد. خود بخود روشن است که در مبارزات خونینی که در حال وقوع است، کارگران مانند گذشته پیروزی را با شجاعت و تصمیم‌گیری و فداکاریشان به دست خواهند آورد. خرده بورژواها همانند گذشته در این مبارزه و تا زمانیکه امکان داشته باشد خود را بصورت توده‌ای مردمی، بی‌تصمیم و منفعل نشان خواهند داد. ولی به مجرد اینکه پیروزی بدست آمد، خرده بورژواها آنها را از آن خود خواهند ساخت و در ضمن دعوت کارگران به حفظ آرامش آنها را به برگشتن به خانه‌ها و از سر گرفتن کار فرما میخوانند. آنها از باصطلاح زیاده رویها اجتناب و پرولتاریا را از نتایج پیروزی محروم خواهند ساخت. در قدرت کارگران نیست که دمکراتهای خرده بورژوا را از چنین کاری باز دارند اما آنها میتوانند صعود دمکراتها را بر علیه پرولتاریای مسلح مشکلتر سازند و به دمکراتهای بورژوا

چنان شرایطی را دیکته کند که حاکمیت آنها از ابتدا بذر مرگش را در خود داشته باشد و جایگزینی بعدی بوسیله حاکمیت پرولتاریا به نحو قابل ملاحظه‌ای ساده‌تر گردد. بویژه اهمیت دارد که کارگران، در حین برخورد و بلافاصله پس از نبرد در برابر سکون توصیه شده توسط بورژواها و اکنسش نشان داده و دمکراتها را مجبور کنند که عبارات تروریستی (از نقطه نظر انقلاب-بی-مترجم) کونی‌شان را به مرحله اجرا در آورند. تلاش کارگران باید بر این باشد که هیجان انقلابی مستقیم، بلافاصله پس از پیروزی از نو سرکوب نشود، بلکه برعکس باید این هیجان انقلابی را تا حد امکان طولانی تر نگاهداشت. با به اصطلاح زیاده رویها نه فقط نباید مخالفت کرد بلکه با قبول نمونه‌هایی مانند انتقامهای مردمی بر علیه افراد خیانتکاری بر علیه بناهای عمومی که یاد آور خاطرات نفرت انگیزی میباشند باید خود رهبری انجام این نمونه‌ها را در دست گرفت. در ضمن و پس از مبارزه، کارگران باید در هر فرصتی مطالبات ویژه خویش را بر کارگران مطالبات دمکراتهای بورژوا تنظیم کنند. به محض اینکه بورژواهای دمکرات برای بدست گرفتن دولت آماده میشوند کارگران باید برای خود تضمینهایی مطالبه کنند. این تضمینها را باید در صورت لزوم با مبارزه‌ای حاد کسب کرد. کارگران برای مجبور ساختن دولت مردان جدید به دادن تمامی امتیازات و قولهای ممکن، باید متحد گردند. این مطمئنترین وسیله برای رسوا ساختن آنهاست. مستی پیروزی و شیفتگی برای وضع جدید که معلول تمام پیروزیهای خیابانی است باید تا حد امکان بوسیله کارگران کاهش یابد، برای این کار باید وضعیت را با آرامش و خونسردی مورد ارزیابی قرار داده و آشکارا بی اعتمادی را در قبال دولت دامن زد. باید که در کنار حکومتهای رسمی جدید کارگران بطور همزمان حکومتهای کارگری انقلابی خویش را خواه بصورت شهرداریها یا شوراهای شهرداری و خواه بصورت کلوپ و کمیته‌های کارگری برقرار سازند. به نحویکه حکومتهای بورژوازی دمکراتیک نه تنها تکیه گاه خود را بلافاصله در میان کارگران از دست دهند بلکه از همان ابتدا مورد مراقبت و تهدید قدرتمندی قرار گیرند که با

خود توده کارگران را به همراه دارند. در يك كلام، بلافاصله پس از پیروزی بدست آمده بدگمانی پرولتاریا نباید متوجه حزب ارتجاعی شکست خورده بلکه متوجه متحدین سابق خود یعنی حزبی گردان که می خواهد به تنهایی پیروزی را مورد استفاده قرار دهد.

۲: لیکن کارگران برای اینکه بتوانند برخوردی فعال و تهدید کننده در قبال این حزب که خیانتش به کارگران از اولین ساعت پیروزی شروع میشود داشته باشند، باید سازمان یافته و مسلح باشند. باید بلافاصله اقدامات لازم را انجام داد تا پرولتاریا بتواند مسلح به توپ و تفنگ و هفت تیرو مهمات گردد و در مقابل باید به مخالفت با احیای گارد ملی قدیمی که بر علیه کارگران هدایت میشود، برخاست. هر جا که نمیتوان مانع از احیای این گارد شد کارگران باید سعی کنند بصورت گارد پرولتری مستقل، با رهبران خودشان و با ستاد منتخب ویژه خویش و تحت دستورات شوراهاى انقلابی شهرداری متشکل از کارگران و نه تحت دستورات قدرت دولتی، سازمان یابند. در آنجایی که کارگران با هزینه دولت بکار اشتغال دارند، باید کاری کنند که بصورت يك هیئت ویژه با رهبران منتخب خود و یا بصورت يك بخش نظامی از گارد پرولتری، مسلح و سازمان یافته گردند. تحت هیچ بهانه ای نباید اسلحه و مهمات را از دست داد، و باید در صورت لزوم با زور باز هرگونه اقدامی در جهت خلع سلاح جلوگیری نمود. از بین بردن نفوذ دمکراتهای بورژوا و بر روی کارگران، تحقق بلافاصله سازمان مستقل و مسلح ساختن کارگران، به مخالفت برخاستن با حاکمیت فعلاً اجتناب ناپذیر دمکراسی بورژوازی و ایجاد حد اکثر شرایط دست و پا گیر و رسوا کننده برای این حاکمیت اینها هستند نکات اساسی که پرولتاریا و سپس لیگ، چه در حین و چه بعد از شورش قریب الوقوع، نباید هرگز از نظر دور بدارند.

۳: به مجرد اینکه حکومتهای جدید تا حدودی استحکام یافتند بلافاصله مبارزه شان را بر علیه کارگران شروع خواهند کرد. در این صورت کارگران برای اینکه بتوانند با قدرت با نیروهای خرده بورژوازی دمکرات عقابله کنند

باید در کلوپهای کارگری مستقل سازمان یافته و متمرکز گردند. پس از سقوط حکومتهای موجود، شورای مرکزی در اولین فرصت به آلمان خواهد رفت و بی درنگ کمیته ای را فرا خواهد خواند که در آن پیشنهادات ضروری در جهت متمرکز کلوپهای کارگری، تحت رهبری بوجود آمده در ستاد اصلی جنبش، ارائه خواهند شد. سازماندهی فوری لاقابل یک فدراسیون ایالتی از کلوپهای کارگری، یکی از مهمترین نکات برای تقویت و توسعه حزب کارگری میباشد. نتیجه بلافاصله سقوط حکومتهای موجود گزینش يك نمایندگی ملی خواهد بود. بدین منظور پرولتاریا باید:

اولاً: هشیار باشد که با بهانه ها و سفسطه های گوناگون تعدادی از کارگران قدرتهای محلی یا کمیسیونهای دولتی کنار گذاشته نشوند.

ثانیاً: طوری خود را سازمان دهد که در همه جا، در کنار نامزدهای دمکراتیک بورژوا، نامزدهای کارگران که حتی امکان از میان اعضای لیگ انتخاب شده اند، معرفی شوند و برای اینکار باید با تمام امکانات در گزینش این نامزدها بکوشد. حتی در آنجا که کمترین چشم انداز موفقیت وجود ندارد کارگران باید نامزدهای ویژه خویش را معرفی کنند تا بتوانند استقلال خود را حفظ کنند، بر نیروی خویش تکیه نمایند و موضع انقلابی و نقطه نظرات حزب خود را علناً بشناسانند. در این تاکتیک آنها نباید فریفته عبارت پردازیهایی دمکراتها شوند که بعنوان مثال، انجام فلان کار باعث ایجاد شکاف در حزب دمکراتیک شده و امکان پیروزی ارتجاع فراهم میشود. تمام این حرفها در نهایت فقط يك هدف را دنبال میکنند: فریب دادن پرولتاریا. پیشرفتهایی که حزب پرولتری با اتخاذ چنین موضع مستقلی نباید از دست دهد به مراتب از زیانهای ناشی از حضور چند مرتجع در نمایندگی مردمی بیشر است. اگر دمکراسی بورژوازی از ابتدا برخوردی مصمم و خشن در قبال ارتجاع داشته باشد، نفوذ ارتجاع در انتخابات پیشاپیش از بین خواهد رفت. اولین برخورد بین دمکراتهای بورژوا و کارگران بر سر الغای رژیم فئودالی خواهد بود. مانند اولین انقلاب در فرانسه خرده بورژواها خواهند خواست که زمینهای

فئودالی را تحت عنوان مالکیت آزاد، در اختیار دهقانان قرار دهند، عبارت دیگر آنها میخواهند پرولتاریای روستا به حیات ادامه داده و یسک طبقه دهقان خرده بورژوا را تشکیل دهد و دوره فقیر و مقروض شدن را طی کند، دوره‌ای که دهقانان فرانسوی هنوز در آن دست و پا میزنند. کارگران در جهت منافع پرولتاریای روستایی و منافع ویژه خودشان باید با چنیین برنامه‌ای به مخالفت برخیزند. آنها باید خواستار گردند که مالکیت ضبط شده در مالکیت دولت باقی بماند و بصورت کُنیهیای کارگری درآید و پرولتاریای روستایی که بصورت انجمنهایی گرد آمده است مابین کُنیهیای را با تمام مزایای کشت بزرگ مورد بهره برداری قرار دهد. از این طریق اصل مالکیت اشتراکی فوراً در میان شرایط متزلزل مالکیت بورژوازی یک پایه محکم کسب میکند. همانطور که دمکراتها بازارعین متحد میشوند، کارگران نیز باید با پرولتاریای روستا متحد گردند. علاوه بر این، دمکراتها در جستجوی این هستند که یا مستقیماً تدارک یک جمهوری فدراتیو را ببینند، و یا لاقلاً، اگر یسک جمهوری واحد و تفکیک ناپذیر غیر قابل اجتناب باشد، با سپردن حد اکثر استقلال و خود مختاری به بخشها و ایالات، دولت مرکزی را فلج سازند. در مخالفت با چنیین طرحی، کارگران نباید فقط برقراری جمهوری آلمان واحد و تفکیک ناپذیر را دنبال کنند. بلکه باید همچنین سعی کنند که در ایسک جمهوری، مطلقترین تمرکز قدرت در دست دولت قرار گیرد. آنها نباید بوسیله مطالبی از قبیل آزادی بخشها، دولت خود مختار، و غیره که بوسیله دمکراتها عنوان میشود گمراه شوند. در کشوری مانند آلمان که هنوز از بین بردن مقدار زیادی از بقایای قرون وسطایی و درهم شکستن انبوهی از ویژگیهای (محلی و ایالتی باقی است تحت هیچ شرایطی قابل تحمل نیست که هر ده، هر شهر و هر ایالتی، مانعی جدید بر سر راه فعالیت انقلابی قرار دهد، فعالیتی که نمیتواند با تمام نیرو به پیش رود مگر دارای مرکزیت باشد. تجدید وضع کنونی نمیتواند قابل تحمل باشد. وضعی که آلمانها را مجبور میسازد برای بدست آوردن یک پیشرفت واحد، در هر شهر

و در هر ایالت، یک مبارزه خاص را به پیش برند. بخصوص ادامه شکلی از مالکیت که هنوز در پشت مالکیت خصوصی نوین پنهان است و ضرورتاً با آن در خواهد آمیخت، یعنی مالکیت ناحیه‌ای با گشکش‌هایش میان نواحی ثروتمند و نواحی فقیر، و همچنین حق مملو از سفسطه همزیستی شهروند ناحیه‌ای همراه با حق شهروند دولتی، بر علیه کارگران و بصورت آئین نامه ناحیه‌ای باصطلاح لیبرال قابل تحمل نیست. امروزه در آلمان، همانند فرانسه در ۱۷۹۳ انجنام بی چون و چرا ترین تمرکز، وظیفه حزب واقعاً انقلابی میباشد. (۱)

(۱) : باید امروزه یادآوری کرد که این گذار بزرگ سوء تفاهم قرار گرفته است. در آن موقع به لطف دغل بازان بناپارتنیست و لیبرالهای تاریخ، پذیرفته شده بود که ماشین اداری تمرکز یافته فرانسوی که با انقلاب کبیر ظاهر گشت بویژه بوسیله "کوانسیون" بعنوان سلاحی لازم و تعیین کننده بر علیه ارتجاع سلطنت طلب و فدرالیست و دشمن خارجی بکار گرفته شده بود. ولی در حال حاضر این موضوع شناخته شده است که در تمام طول انقلاب، تا هجده بروم، دستگاه اداری کل استان، بخش و نواحی از قدرتهای انتخابی مرکب بوده و بوسیله خود مرئوسین انتخاب میگشت و در چهار چوب قوانین عمومی دولتی از آزادی کامل برخوردار بود و این هم روشن است که دستگاه اداری مستقل ایالتی و محلی، شبیه چیزی که در آمریکا بوجود آمد مشخصاً قویترین اهرم انقلاب بود و آنها تا جائیکه ناپلئون بلافاصله بعد از کودتای هجدهم بروم مبادرت به جایگزینی آن بوسیله نظام حکومتی نمود که تا امروزه به مورد اجراست و از ابتدا یکی از ابزارهای ارتجاع بود. دستگاه اداری مستقل محلی و ایالتی هر چه قدر هم که کم با تمرکز سیاسی ملی در تضاد باشد به همان اندازه ضرورتاً با خود خواهی (محدود قصبه‌ای و ناحیه‌ای پیوند میخورد. چیزیکه امروز هم ما را در سوئیس شوکه میکند. و در ۱۸۴۹ تمام جمهورخواهان فدراتیو آلمان جنری خواهان برقراری آن بعنوان نظم در آلمان بودند. "زیر نویس انگلس در چاپ زوربخ ۱۸۸۵"

دیدیم که دمکراتها چگونه در آینده به قدرت رسیده و مجبور خواهند بود اقدامات کم و بیش سوسیالیستی پیشنهاد کنند . پرسیده خواهد شد که کارگران برعکس دمکراتها چه اقداماتی را پیشنهاد خواهند کرد . خود به خود روشن است که در آغاز جنبش کارگران هنوز نمیتوانند اقدامات مستقیماً کمونیستی پیشنهاد کنند اما آنها میتوانند :

۱ - دمکراتها را مجبور به دخالت در سازمان اجتماعی موجود در جهت برهم زدن حرکت منظم آن کنند و آنها را مجبور سازند که باعث رسوایی خود و تا حد امکان نیروهای تولیدی ، ابزار حمل و نقل ، کارخانجات ، راه آهن و غیره را در دست دولت متمرکزم گردانند .

۲ - پیشنهادات دمکراتها را ، که بهر حال نه انقلابی که فرمیست هستند ، بغایت به جلو رانده و این پیشنهادات را به حملاتی مستقیم علیه مالکیت خصوصی ^{شماره} سازند . بعنوان مثال زمانیکه خرده بورژواها پیشنهاد بازخرید راه آهنها و کارخانجات را میدهند کارگران باید خواهان ضبط این راه آهنها و کارخانجات ، بطور کلی و بدون غرامت و بعنوان مالکیت مرتجعین ، توسط دولت گردند . اگر دمکراتها پیشنهاد مالیات تناسبی را بدهند ، کارگران باید مالیات تصاعدی را خواهان شوند . اگر دمکراتها خودشان پیشنهاد یک مالیات تصاعدی معتدل را بدهند ، کارگران باید مالیاتی را طلب کنند که شاخصهای آن خیلی سریع بالا رفته و کل سرمایه را دربرگیرد . اگر دمکراتها خواهان تنظیم قرضه عمومی گردند ، کارگران باید ورشکستگی دولت را خواهان شوند . پس مطالبات کارگران باید در همه جا بنا بر امتیازات و اقدامات دمکراتها تنظیم گردد .

اگر کارگران آلمان بدون پیمودن کامل یک تحول انقلابی نمیتوانند قدرت را جهت به کرسی نشاندن منافع طبقاتی شان کسب کنند ، آنها لااقل اینبار را این اطمینان را دارند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مصادف است با پیروزی مستقیم طبقه ویژه آنها در فرانسه که این تحول را تسریع میبخشد . اما آنها باید خودشان با کسب آگاهی از منافع طبقاتی خویش ، با قرار گرفتن

هرچه زودتر در یک حزب مستقل ، و علیرغم وراجیهای عوام فریبانه خسرده بورژواهای دمکرات ، و با یک لحظه از نظر دور نداشتن سازمان مستقل حزب پرولتاریا برای پیروزی نهایی دست بکار شوند . فریاد نبردشان باید چنین باشد : انقلاب در تداوم !

لندن مارس ۱۸۵۰

ظاهراً رواج یافته است؛ تعبیر مسخره و غلطی از اصل بنیادی سوسیالیسم یعنی نظریه مبارزه طبقاتی است و سوسیالیستهایی که به بورژوازی روی آورده اند آن را درگفتار می پذیرند اما در کردار نادیده می گیرند. زیرا «دموکراسی بطور کلی» در هیچ کشور متمدن سرمایه داری وجود ندارد؛ آنچه که وجود دارد دموکراسی بورژوایی است و مسأله؛ نه مسأله «دیکتاتوری بطور کلی»؛ بلکه دیکتاتوری طبقه ستمکش یعنی پرولتار بر ستمگران و استثمارگانش یعنی بورژوازی برای غلبه بر مقاومت استثمارگران در پیکار برای حفظ سلطه خودشان است.

۳. تاریخ به ما می آموزد که هیچ طبقه ستم دیده ای، بی آنکه از یک دوره دیکتاتوری، یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوبی قهرآمیز مقاومتی که استثمارگران همواره از خود نشان داده اند - مقاومتی که سرسختانه ترین و خشمگینانه ترین است و به هیچ کسی و چیزی رحم نمی کند - بگذرد، قدرت سیاسی را به دست نیآورده یا نتوانسته است به دست بیاورد. بورژوازی، که اکنون توسط سوسیالیستهایی که «دیکتاتوری بطور کلی» را رد می کنند و «دموکراسی به طور کلی» را می ستایند، مورد دفاع قرار گرفته است، قدرت سیاسی را در کشورهای پیشرفته از طریق یک سلسله قیامها، جنگهای داخلی و سرکوبی قهرآمیز پادشاهان، اربابان فئودال، برده داران و کوششهایشان برای بازگشت به موضع از دست رفته، به دست آورد. سوسیالیستها همه جا در کتابها، جزوه ها، قرارهای کنگره ها و سخنرانیهای تبلیغاتی شان هزارها و میلیونها بار ماهیت طبقاتی این انقلابهای بورژوایی و این دیکتاتوری بورژوایی را برای مردم توضیح داده اند. به همین علت است که می گوئیم دفاع کنونی از دموکراسی بورژوایی زیرپوشش سخن گفتن از «دموکراسی به طور کلی» و جیغ و دادهایی که زیرپوشش سخن گفتن از «دیکتاتوری به طور کلی» علیه دیکتاتوری پرولتاریا سرداده می شود، خیانت آشکار به سوسیالیسم است. این کارها

تازها و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوایی

و دیکتاتوری پرولتاریا

۴ مارس

۱. بورژوازی و کارگزارانش در سازمانهای کارگران، اکنون که با رشد جنبش انقلابی کارگران در همه کشورهای روبه رو شده اند، کوششهای مذبحخانه ای برای پیدا کردن استدلالهای ایدئولوژیک و سیاسی در دفاع از حاکمیت استثمارگران به خرج می دهند. از جمله رایج ترین استدلالها، محکوم کردن دیکتاتوری و دفاع از دموکراسی است. کاذب و ریاکارانه بودن این استدلال، که به هزاران شکل در مطبوعات سرمایه داری و در کنفرانس انترناسیونال وابسته بون در فوریه ۱۹۱۹ مطرح شده است، برای همه آنانی که نمی خواهند به اصول بنیادی سوسیالیسم خیانت کنند آشکار است.

۲. نخست، در این استدلال از مفاهیم «دموکراسی به طور کلی» و «دیکتاتوری به طور کلی» استفاده می شود، بی آنکه اشاره ای به مسأله طبقه مورد نظر بشود. این معرفی غیرطبقاتی یا فوق طبقاتی، که گویا

درواقع، خالی کردن میدان در برابر بورژوازی، انکار حق پرولتاریا به انقلاب پرولتاریایی‌اش و دفاع از رفورمیسم در برهه‌ای از تاریخ است که رفورمیسم بورژوایی در سراسر جهان شکست خورده است و جنگ، حالتی انقلابی پدید آورده است.

۴. همهٔ سوسیالیستها در تبیین ماهیت طبقاتی تمدن بورژوایی، دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی، نظریه‌ای را که بابیشترین دقت علمی توسط مارکس و انگلس تنظیم شده است بیان کرده‌اند، بدین مضمون که دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، چیزی بیش از دستگاهی برای سرکوبی طبقهٔ کارگر توسط بورژوازی، یعنی سرکوبی زحمتکشان توسط مشتی سرمایه‌دار نیست. در میان کسانی که اکنون علیه دیکتاتوری فریاد می‌زنند و از دموکراسی دفاع می‌کنند، برای نمونه، حتی یک انقلابی یا یک مارکسیست پیدا نمی‌شود که در برابر کارگران سوگند نخورده و اظهار نکرده باشد که این حقیقت بنیادی سوسیالیسم را می‌پذیرد. اما اکنون که پرولتاریای انقلابی در حال جنگ است و برای نابود کردن این دستگاه ستمگری و پی‌ریزی دیکتاتوری پرولتاریا اقدام می‌کند، این خائنان به سوسیالیسم مدعی‌اند که بورژوازی «دموکراسی ناب» را به زحمتکشان اعطا کرده، دست از مقاومت برداشته و برای سپردن قدرت به اکثریت زحمتکشان آماده شده است. آنها مدعی‌اند که در جمهوری دموکراتیک، چیزی به نام دستگاه دولت برای سرکوبی کارگران توسط سرمایه‌داران وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است.

۵. کمون پاریس - که همهٔ رژه‌روندگان در لباس سوسیالیستها درگفتار از آن دفاع می‌کنند، زیرا می‌دانند که کارگران شورمندانه و صمیمانه با کمون همدردی می‌کنند - ماهیت تاریخی قراردادی و ارزش محدود نظام پارلمانی بورژوایی و دموکراسی بورژوایی یعنی نهادهایی را که در مقایسه با سده‌های میانه بسیار پیشرفته بودند ولی به‌دگرگونی‌هایی

بنیادی در عصر انقلاب پرولتاریایی نیاز داشتند، به روشنی نشان داد. مارکس، بهتر از هر کسی اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرد. او در تحلیل خود، ماهیت استثمارگرانهٔ دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی را که در آن طبقات ستم‌دیده هر چند سال یک‌بار از این حق برخوردار می‌شوند که تصمیم بگیرند کدام نمایندهٔ طبقات مرفه را به «نماینده‌گی و سرکوبی» مردم در پارلمان برگزینند، آشکار ساخته است.^۵ و اکنون، زمانی که جنبش شورایی سراسر جهان را دربر گرفته و در برابر دیدگان مردم به کار کمون ادامه می‌دهد، خائنان به سوسیالیسم، تجربهٔ مشخص و درسهای مشخص کمون پاریس را به فراموشی می‌سپارند و یاوه‌های کمپنه را دربارهٔ «دموکراسی به‌طور کلی» تکرار می‌کنند. کمون یک نهاد پارلمانی نبود.

۶. گذشته از این، اهمیت کمون در این است که کوشید دستگاه دولت بورژوایی و ماشین بوروکراتیک، حقوقی، نظامی و پلیس را خرد کند و درهم بشکند و سازمان خودمختار توده‌ای کارگران را که هیچ‌گونه جدایی میان قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه قائل نیست، به‌جایش بنشانند. همهٔ جمهوریهای دموکراتیک بورژوایی معاصر، از جمله جمهوری آلمان که خائنان به سوسیالیسم واقعیت را به‌ریشخند گرفته‌اند و آن را جمهوری پرولتاریایی می‌نامند، این دستگاه دولت را حفظ کرده‌اند. بنابراین، یکبار دیگر این نظر ما تأیید می‌شود که فریاد زدن در دفاع از «دموکراسی به‌طور کلی»، عملاً دفاع از بورژوازی و منافع آن بعنوان طبقهٔ استثمارگر است.

مطالبات

۷. «آزادی اجتماعات» را می‌توان نمونه‌ای از ضروریات «دموکراسی ناب» به‌شمار آورد. هر کارگر صاحب آگاهی طبقاتی، که با طبقه‌اش قطع رابطه نکرده باشد، بسادگی، پوچی و عدهٔ آزادی اجتماعات دادن به استثمارگران را در زمان و اوضاعی که استثمارگران در برابر

سرنگونی حاکمیت‌شان مقاومت می‌کنند و برای حفظ امتیازات‌شان می‌جنگند، درک خواهد کرد. زمانی که بورژوازی انقلابی بود، چه در انگلیس ۱۶۴۹ و چه در فرانسه ۱۷۹۳،^۶ به سلطنت‌طلبان و اشرافی که سربازان بیگانه را احضار می‌کردند و «اجتماع می‌کردند» تا کوشش‌هایشان را برای بازگرداندن سلطنت سروسامان دهند، «آزادی‌اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر، که از مدت‌ها پیش ارتجاعی شده اعطای تضمین‌هایی برای «آزادی اجتماعات» استثمارگران را از پرولتاریا می‌طلبد، بگذریم از مقاومت سرمایه‌داران در برابر سلب مالکیت‌شان، کارگران به‌ریاکاری این بورژوازی خواهند خندید.

همچنین، کارگران بخوبی می‌دانند که «آزادی اجتماعات» حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، عبارتی میان‌تبی است، زیرا ثروتمندان بهترین ساختمان‌های عمومی و خصوصی را در اختیار دارند و از اوقات فراغت کافی برای اجتماع کردن در جلساتی که توسط دستگاه قدرت بورژوایی حفاظت می‌شود برخوردارند. کارگران شهر و روستا و دهقانان خرده‌پا - اکثریت عظیم جمعیت - از همه اینها محرومند. تازمانی که چنین نظمی برقرار باشد، «برابری» یعنی «دموکراسی ناب»، فریبی بیش نیست. نخستین اقدام برای رسیدن به برابری واقعی و فراهم آوردن زمینه برای برخوردار شدن زحمتکشان از دموکراسی در عمل، این است که همه ساختمان‌های مجلل خصوصی و عمومی استثمارگران را از ایشان بگیریم و اوقات فراغت کافی به زحمتکشان بدهیم و کارگران مسلح را به مراقبت از آزادی اجتماعات‌شان برگماریم، نه افسران را که بر مستی سرباز پایمال شده فرماندهی می‌کنند.

فقط زمانی که این دگرگونی به تحقق پیوندد، می‌توانیم ببینیم که کارگران، زحمتکشان بطور کلی و فقرا را به‌ریشخند گرفته باشیم، از آزادی اجتماعات و برابری سخن بگوییم. و این دگرگونی را فقط پیشاهنگ

زحمتکشان یعنی پرولتاریا که استثمارگران یا بورژوازی را سرنگون می‌کند، می‌تواند پدید آورد.

۸. «آزادی مطبوعات» یکی دیگر از شعارهای اصلی «دموکراسی ناب» است. و در اینجا نیز کارگران می‌دانند - و سوسیالیست‌های میلیونی بار پذیرفته‌اند - که این آزادی فریبی بیش نیست، آن‌هم زمانی که بهترین ماشین‌های چاپ و بزرگترین ذخایر کاغذ را سرمایه‌داران قبضه می‌کنند و حاکمیت سرمایه بر مطبوعات برجا می‌ماند، حاکمیتی که هر قدر بر درجه رشد دموکراسی و نظام جمهوری در سراسر جهان افزوده شود، مثلاً مانند آمریکا، بطرزی چشمگیرتر و تندتر و بدبینانه‌تر متجلی می‌شود. نخستین اقدام در جهت کسب برابری واقعی و دموکراسی اصیل برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان، این است که امکان اجیر کردن نویسندگان، خریدن چاپخانه‌ها و رشوه دادن به روزنامه‌ها را از سرمایه‌داران بگیریم. و برای این کار باید سرمایه‌داران و استثمارگران سرنگون شوند و مقاومت‌شان سرکوب شود. سرمایه‌داران، همواره اصطلاح «آزادی» را به مضمون آزادی ثروتمندتر شدن برای ثروتمندان و آزادی گرسنگی کشیدن تا پای مرگ برای کارگران، به کار برده‌اند. در زبان سرمایه‌داران، آزادی مطبوعات بمعنای آزادی سرمایه‌داران در رشوه دادن به مطبوعات و آزادی به کار گرفتن ثروتشان برای ساختن و شکل دادن به عقیده عمومی است. در اینجا نیز مدافعان «دموکراسی ناب»، مدافعان نظامی سرپا ظالمانه و پول‌پرست که نظارت بر وسائل ارتباط جمعی را به ثروتمندان می‌سپارد از آب درمی‌آیند. آنها مردم را فریب می‌دهند و به کمک عبارات خوش‌ظاهر و گوشنواز، اما سرپا نادرست‌شان، آنها را از پرداختن به وظیفه مشخص و تاریخی آزاد کردن مطبوعات از بوغ بردگی سرمایه‌داران بازمی‌دارند. آزادی و برابری کامل در نظامی متجلی خواهد شد که کمونیستها اکنون برپا می‌دارند، نظامی که در آن هیچ فرصتی برای انباشتن ثروت بی‌بهای

هستی دیگران و هیچ فرصت عینی برای آوردن مطبوعات ب زیر قدرت مستقیم یا غیرمستقیم پول و هیچ مانعی در راه برخورداری هر فرد زحمتکش (یا گروهی از زحمتکشان، بهر تعداد) از حقوق مساوی و اعمال آن در استفاده از ماشینهای چاپ عمومی و ذخایر عمومی کاغذ نخواهد بود.

۹. تاریخ سده های نوزدهم و بیستم، حتی پیش از جنگ، نشان داد که ماهیت این «دموکراسی ناب» سیرشناس، عملاً در نظام سرمایه داری چیست. مبارکسیستها همواره معتقد بوده اند که دموکراسی هر اندازه پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، مبارزه طبقاتی به همان اندازه عریان تر، حادث تر و بی رحمانه تر و ستمگریهای سرمایه داران و دیکتاتوری بورژوازی نیز بهمان اندازه «ناب تر» می شود. قضیه دریفوس در جمهوری فرانسه و کشتار دستجمعی اعتصابیون بدست گروههای مزدوری که توسط سرمایه داران در جمهوری آزاد و دموکراتیک آمریکا مسلح شده بودند - اینها و هزاران رویداد مشابه، واقعیتی را برملا می کنند که بورژوازی بیهوده می کوشد پنهانش کند و آن اینکه ترور و دیکتاتوری بورژوازی بر دموکراتیک ترین جمهوریهها مسلط است و هرگاه استعمارگران گمان کنند که قدرت سرمایه به لرزه در آمده است، آشکارا به نمایش گذاشته می شود.

۱۰. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ماهیت واقعی دموکراسی بورژوازی را، حتی در آزادترین جمهوریهها بعنوان دیکتاتوری طبقه بورژوازی، بطور قطعی، به کارگران عقب مانده نیز نشان داد. دهها میلیون نفر در راه ثروتمندتر کردن گروهی از میلیونها و میلیاردرهای آلمانی و بریتانیایی کشته شدند و دیکتاتوریهای نظامی بورژوازی در آزادترین جمهوریهها برقرار شدند. این دیکتاتوری نظامی، حتی پس از شکست آلمان، همچنان در کشورهای متفق^۲ برجا مانده است. جنگ، بیش از هر عاملی، چشم زحمتکشان را باز کرد، دموکراسی بورژوازی را

از استتار به درآورد و گرداب سودجویی و احتکاری را که در جریان جنگ و بر اثر جنگ وجود داشت به مردم نشان داد. بورژوازی، جنگ را بنام «آزادی و برابری» آغاز کرد و صاحبان کارخانه های مهمات سازی نیز بنام «آزادی و برابری» بود که ثروت های افسانه ای بر هم انباشتند. هیچ يك از اقدامات انترناسیونال وابسته برون نمی تواند ماهیت استعمار - گرانه آزادی بورژوازی، برابری بورژوازی و دموکراسی بورژوازی را که اکنون سراها روشن شده است از نظر مردم پنهان سازد.

۱۱. در آلمان، پیشرفته ترین کشور سرمایه داری قاره اصلی اروپا، نخستین ماههای آزادی جمهوریه خواهانه، که پس از شکست آلمان امپریالیست برقرار شد، ماهیت طبقاتی و اصیل جمهوری بورژوا - دموکراتیک را به کارگران آلمان و سراسر جهان نشان داده است. قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ، رویدادی است با اهمیتی دوران ساز، نه فقط بعلمت مرگ غم انگیز این شریف ترین افراد رهبران انترناسیونال راستین پرولتاریایی و کمونیستی، بلکه به این علت که ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته اروپایی - یابدون هیچ اغراقی می توان گفت ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته در سراسر جهان - را بطور قطع روشن کرده است. اگر این دستگیر شدگان، یعنی اسپرانی را که تحت حمایت دولت بودند، می شد بی هیچ کیفی به دست افسران و سرمایه داران به قتل رساند، آنهم در حکومتی بریاست سوسیال - مین پرستان، در این - صورت این جمهوری دموکراتیک که چنین جنایاتی در آن ممکن می شود يك دیکتاتوری بورژوازی است. کسانی که از قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ به خشم آمده اند ولی نمی توانند این واقعیت را دریابند، فقط نادانی یا ریاکاری خودشان را نشان می دهند. «آزادی» در جمهوری آلمان، یعنی یکی از آزادترین و پیشرفته ترین جمهوریههای جهان، بمعنای آزادی برای به قتل رساندن رهبران دستگیر شده پرولتاریا، بدون

کیفر دیدن، است. و تا زمانی که سرمایه‌داری وجود داشته باشد چیزی جز این نمی‌تواند باشد، زیرا تکامل دموکراسی مبارزه طبقاتی را، که به انکای همه نتایج و تأثیرات جنگ و پیامدهایش به نقطه جوش خود رسیده است نه فقط کندتر نمی‌کند بلکه بر شدتش می‌افزاید.

در سراسر جهان متمدن، بلشویکها را می‌بینیم که تبعید می‌شوند، تحت پیگرد قرار می‌گیرند و به زندان افکنده می‌شوند. مثلاً در سوئیس، یکی از آزادترین جمهوریهای بورژوازی و در آمریکا که انواع برنامه‌های ضد بلشویکی در آن اجرا شده است، قضیه چنین است. از نظرگاه «دموکراسی بطور کلی» یا «دموکراسی ناب»، واقعاً مسخره است که کشورهای پیشرفته، متمدن و دموکراتیکی که تا بن دندان نشان مسلح شده‌اند از حضور چندگروه از مردانی که از روسیه عقب مانده، قحطی زده و ویران شده آمده‌اند و روزنامه‌های بورژوازی نیز با دهها میلیون نسخه تیراژشان، آن را کشوری وحشی، جنایتکار و مانند اینها نامیده‌اند، بترسند. روشن است که این تضاد فاحش، فقط در شرایط اجتماعی دیکتاتوری بورژوازی پدید می‌آید.

۱۲. در چنین اوضاعی، دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط وسیله‌ای مطلقاً قانونی برای سرنگون کردن استثمارگران و سرکوبی مقاومت‌شان است، بلکه برای کل توده زحمتکش‌شان نیز ضرورت دارد و تنها سپردفاعی آنان در برابر آن دیکتاتوری بورژوازی است که به جنگ منجر شد و برای جنگهای تازه‌تر تدارک می‌بیند.

تنها نکته‌ای که سوسیالیستها قادر به درکش نیستند همین باعث کوتاه بینی‌شان در مسائل تئوریک، کمک‌شان به پیشداوریهای بورژوازی و خیانت سیاسی‌شان به پرولتاریا می‌شود، این است که در جامعه سرمایه‌داری، هرگاه مبارزه طبقاتی - جزء ذاتی این جامعه - جداً شدت پیدا کند، بجز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل دیگری از

دیکتاتوری نمی‌تواند مطرح باشد. اندیشیدن به راه سوم، از کارهای تعزیه‌گردانان مترجع و خرده بورژوا است. این ادعا در جریان تکامل صدو چند ساله دموکراسی بورژوازی و جنبش طبقه کارگر در همه کشورهای پیشرفته، بویژه در جریان تجربه‌های پنج سال گذشته، به اثبات رسیده است. علم اقتصاد سیاسی و مضمون کلی مارکسیسم، که بخصوص در هر جا که اقتصاد کالایی حاکم باشد ضرورت اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را نشان می‌دهد، ثابت کرده است که فقط طبقه‌ای می‌تواند جای بورژوازی را بگیرد که رشد سرمایه‌داری باعث رشد، افزایش عددی و اتحاد و تقویتش می‌شود، یعنی طبقه پرولتاریا.

۱۳. یکی دیگر از اشتباهات تئوریک و سیاسی سوسیالیست‌ها این است که این نکته را در نمی‌یابند که از وقتی مبادی اولیه دموکراسی در روزگار باستان به ظهور رسید، شکلهایش بطرز اجتناب ناپذیری در مسیر قرون و همزمان با جایگزینی طبقات حاکم، دگرگون شده است. دموکراسی در جمهوریهای باستانی یونان، شهرهای سده‌های میانه و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، شکلهای گوناگون به خود گرفت و تا درجات متفاوتی به کار گرفته شد. فکر اینکه ژرف‌ترین انقلاب در تاریخ بشر و نخستین مورد انتقال قدرت از اقلیت استثمارگر به اکثریت استثمار شده در جهان می‌تواند در چهارچوب فرسوده دموکراسی کهنه بورژوازی و پارلمانی، بدون دگرگونیهای بنیادی، بدون پی‌ریزی شکلهای جدید دموکراسی و نهادهای تازه‌ای که تجسم شرایط جدید کاربرد دموکراسی‌اند به وقوع بپیوندد، فکری پوچ خواهد بود.

۱۴. دیکتاتوری پرولتاریا از این جهت به دیکتاتوری طبقات دیگر مشابهت دارد که مانند هر دیکتاتوری دیگری بر اثر نیاز به سرکوبی قهرآمیز مقاومت طبقه‌ای که سلطه سیاسی‌اش را از دست می‌دهد پدید می‌آید. تمایز بنیانی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری دیگر طبقات -

دیکتاتوری زمینداران در سده‌های میانه و دیکتاتوری بورژوازی در همه کشور های پیشرفته سرمایه‌داری - این است که دیکتاتوری زمینداران و بورژوازی، به معنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت اکثریت عظیم جمعیت یعنی زحمتکشان بود. برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت استثمارگران، اقلیت ناچیزی از جمعیت یعنی زمین‌داران و سرمایه‌داران است.

اگر بخواهیم بطور کلی صحبت کنیم، نتیجه می‌گیریم که دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط باید متضمن تغییری اساسی در تشکیلات و نهادهای دموکراتیک باشد، بلکه باید چنان تغییری پدید آورد که دامنه برخورداری واقعی از دموکراسی بطرز بی‌مانندی گسترش یابد و ستم‌دیدگان سرمایه‌داری - طبقات زحمتکش - را هم فراگیرد.

و در واقع، گونه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا که در حال حاضر شکل گرفته است، یعنی قدرت شوراها در روسیه، نظام سهمیه‌بندی در آلمان، کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا و نهاد های مشابه شورایی در دیگر کشورها، در مقایسه با گذشته، حتی تقریباً در بهترین و دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، فرصتهای عملی بیشتری برای برخورداری از حقوق دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی در اختیار طبقات زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشورها قرار داده است.

ذات حکومت شورایی این است که شالوده دائمی و یگانه قدرت دولت و تمام دستگاه دولتی را سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم سرمایه‌داری یعنی کارگران و نیمه پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند و مرتباً، حداقل، بخشی از نیروی کارشان را می‌فروشند) تشکیل می‌دهد. همین مردمی که حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، ضمن داشتن حقوق برابر بر طبق قانون، راه مشارکتشان در زندگی سیاسی و برخورداری از حقوق و آزادیهای دموکراتیک به هزاران حقه

وحمله بسته شده است، اکنون به مشارکت پیوسته و پایدار و تعیین کننده در اداره دموکراتیک دولت جلب می‌شوند.

۱۵. برابری شهروندان، قطع نظرازجنسیت، دین، نژاد یا ملیت، چیزی که دموکراسی بورژوازی در همه جا وعده‌اش را داده است ولی هرگز تحقق نیافته است و بعلت سلطه سرمایه، هیچگاه تحقق نخواهد یافت، بیدرنگ و بطور کامل در نظام شورایی یا دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافته است. مسأله این است که فقط حکومت کارگران که علاقه‌ای به تملک خصوصی و سائل تولید و مبارزه برای تقسیم و تقسیم دوباره آنها ندارند، می‌تواند چنین فکری را تحقق بخشد.

۱۶. دموکراسی و نظام پارلمانی کهن بورژوازی چنان سازمان یافته بود که در آن، فاصله توده زحمتکشان با تشکیلات حکومت، بیش از همه بود. از سوی دیگر قدرت شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا چنان سازمان یافته است که زحمتکشان را به تشکیلات حکومت نزدیک می‌سازد. این نیزیکی از اهداف ادغام قوه مقننه و قوه مجریه در سازمان شورایی دولت و نشان دادن واحدهای تولید - کارخانه - به جای حوزه رأی دهندگان در یک منطقه است.

۱۷. فقط در حکومت‌های سلطنتی نیست که ارتش نقش دستگاه ستم را دارد. در همه جمهوریهای بورژوازی، حتی در دموکراتیک‌ترین‌شان، نقش ارتش همین است. فقط شوراها یعنی سازمان‌های دائمی قدرت دولت طبقاتی که زیر ستم سرمایه‌داری بوده‌اند در موضعی هستند که می‌توانند اطاعت ارتش از فرماندهان بورژوازی را براندازند و پرولتاریا را برآستی با ارتش ادغام کنند؛ فقط شوراها می‌توانند بطرز مؤثری پرولتاریا را مسلح و بورژوازی را خلع سلاح کنند. تا این کار انجام نگیرد، پیروزی سوسیالیسم غیرممکن است.

۱۸. سازمان شورایی دولت، با نقش رهبری پرولتاریا بعنوان

طبقه‌ای که بیش از همه طبقات بدست سرمایه‌داری متمرکز و آگاه شده است، متناسب است. تجربه همه انقلابها و همه جنبشهای طبقات ستم‌دیده تجربه جنبش سوسیالیستی جهان به ما می‌آموزد که فقط پرولتاریا در موضعی است که می‌تواند قشرهای پراکنده و عقب مانده زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را متحد کند.

۱۹. فقط سازمان شورایی دولت می‌تواند دستگاه بوروکراتیک و قضایی کهن بورژوازی را که در نظام سرمایه‌داری، حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریه‌ها، حفظ شده و ضرورتاً می‌بایست حفظ می‌شد و بزرگترین مانع در راه اجرای دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان بطور کلی است، بیدرنگ متلاشی کند و بطور کامل از میان بردارد. کمون پاریس، نخستین گام دوران‌ساز را در این راه برداشت. نظام شوروی، دومین گام را برداشته است.

۲۰. از میان بردن قدرت دولت، هدفی است که همه سوسیالیستها، بویژه مارکس، تعیین کرده‌اند. تازمانی که به این هدف نرسیم، دموکراسی اصیل یعنی آزادی و برابری تحقق پذیر نخواهد بود. اما تحقق عملی این هدف از طریق دموکراسی شورایی یا پرولتاریایی ممکن است، زیرا این دموکراسی با فراخواندن سازمانهای تسوده‌ای زحمتکشان به مشارکت دائمی و پایدار در اداره دولت، بیدرنگ، مقدمات زوال تدریجی هرگونه دولتی را تدارک می‌بیند.

۲۱. ورشکستگی کامل سوسیالیستها، که در برن گردهم آمدند و ناتوانی آنان به درک دموکراسی جدید یعنی دموکراسی پرولتاریایی، بویژه از شرح زیر آشکار می‌شود. بوافتیک در ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ سخنرانی اختتامیه کنفرانس انترناسیونال وابسته برن را ایراد کرد. روز ۱۱ فوریه ۱۹۱۹، دی فوایپایت (آزادی) روزنامه سازمانهای وابسته به انترناسیونال، درخواست حزب «مستقل» از پرولتاریا را چاپ کرد. در این خواست،

ماهیت بورژوازی دولت شهیدمان تأیید و تصمیمش به انحلال شوراهای، که بعنوان محملها و نگهبانان انقلاب از آنها نام برده بودند، سرزنش و پیشنهاد شده بود که شوراهای باید قانونی شوند و از اختیارات دولتی و حق معلق کردن اجرای تصمیمات مجلس ملی تا برگزاری رفراندوم عمومی برخوردار شوند.

این پیشنهاد، ورشکستگی ایدئولوژیک کامل ثوریهایی را که از دموکراسی دفاع می‌کردند و نمی‌توانستند ماهیت بورژوازی‌اش را ببینند نشان می‌دهد. این کوشش خنده‌آور برای ادغام نظام شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی دیکتاتوری بورژوازی، کوتاه فکری سوسیالیستها و سوسیال دموکراتهای وابسته، نگرش سیاسی ارتجاعی و خرده بورژوازی آنها و امتیازاتی را که بر اثر ترس شان به قدرت مقاومت ناپذیر و رشد یابنده دموکراسی جدید پرولتاریایی می‌دادند، نشان می‌دهد.

۲۲. از لحاظ طبقاتی، اکثریت وابسته انترناسیونال برن که از ترس توده کارگران جرأت تصویب یک قرار رسمی را به خود نداد، حق داشت که بلشویسم را محکوم کند. این اکثریت بامنشویکها و سوسیال رولوسیونرها در روسیه و شیدمانها در آلمان موافقت کامل دارد. منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای روس ضمن شکایت از تعقیبها و محاکماتی که بلشویکها آغاز کرده‌اند می‌کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنان بعلت مشارکت در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه پرولتاریا تحت تعقیب قرار می‌گیرند. در آلمان نیز شیدمانها و حزب شان نشان داده‌اند که دارند در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه کارگران شرکت می‌کنند.

بنابراین، کاملاً طبیعی است که اکثریت وابسته انترناسیونال برن از محکوم کردن بلشویکها جانبداری کند. این، نمایش دفاع از دموکراسی ناب، نبود، بلکه «دفاع از خود» کسانی بود که می‌دانند و می‌بینند که

CAHIERS DU "PROGRAMME COMMUNISTE" N° I
(En langue perse)

RETOUR AU PROGRAMME
COMMUNISTE REVOLUTIONNAIRE
DE MARX ET DE LENINE

SOMMAIRE:

- Pour le parti prolétarien indépendant
- 1. Les bases constitutives du parti communiste sont les mêmes dans tous les pays -2. Le parti communiste est nécessairement international
- Ce qu'est et ce que veut le PC International
- Adresse de mars 1850 de Marx à la Ligue des communistes en Allemagne
- Thèses de Lénine sur la dictature et la démocratie prolétarienne (1919)

نشریات حزب کمونیست انترناسیونال

برنامه کنونیستی مجله تئوریک

Directeur de publication : SARO. Imprimerie MINOGRAPHIE
Adressez toute correspondance au Prolétaire, 20, rue Jean Bouton
75012 Paris. N° d'inscription à la commission paritaire de presse: 52926

فهرست برنامه کمونیست به زبان انگلیسی

شماره ۷ سپتامبر ۱۹۸۱

- آتشفشان خاور میانه

- تحول دشوار دهقانان فلسطینی به پرولتر
- بیمان صلح اسرائیل - مصر و نظم امپریالیستی در خاور میانه

- اصل دموکراتیک

- ترسوسیال امپریالیسم اسپارتاکیست ها •

- تقویف دیکتاتوری در ترکیه بورژوازی

مشخصه حزب ما

طرفداری از :

- خط مشی ای که از مارکس تالنین و تا بنیانگزاران انترناسیونال کمونیست و حزب کمونیست ایتالیا (لیوورن ۱۹۳۱) امتداد می یابد ،
- مبارزه چپ کمونیست علیه استحاله انترناسیونال، علیه تئوری " سوسیالیسم در یک کشور " ، و علیه ضد انقلاب استالینی ،
- رد جبهه های خلق و بلوک های مقاومت ،
- وظیفه دشوار احیای دکتترین و سازمان انقلابی در پیوند با طبقه کارگر ، در مخالفت با سیاست انتخاباتی •

نشریات حزب کمونیستی انترناسیونال

مجلات توریك :

Programme Communiste به زبان فرانسه
Communist Program به زبان انگلیسی
El Programa Comunista به زبان اسپانیولی
Kommunistisches Programm به زبان آلمانی
Kommounistikò Prògramma به زبان یونانی
Al-Bournamadj Al-Chouyoui'i به زبان عربی

نشریات کشوری :

Il Programma Comunista ایتالیا
Le Prolétaire فرانسه
El Comunista اسپانیا
Proletarier آلمان
El-Oumami الجزایر

ضمیمه ها :

Le Prolétaire (Suisse) بلژیک سوئیس
Le Prolétaire - De Proletarier هلند

بولتن :

El Proletario آمریکای لاتین
Proletario برزیل
Enternasyonalist proleter ترکیه
El-Chouyoui'i الجزایر - تونس - مراکش

\$ 1,5

بها : يك دلار ونیم يامعادل آن